

سرشناسه	: توکلی طرقي، محمد، ۱۳۳۶ -
عنوان و نام پديدآور	: حکمت تمدنی: گزیده آثار استاد احسان یارشاطر / به کوشش و با پیشگفتار محمد توکلی طرقي
مشخصات نشر	: تهران: پردیس دانش، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهري	: ۵۴۴ ص.: مصور؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
فروست	: کتاب ایران نامه؛ ۲.
شابک	: 978-600-300-127-5
وضعیت فهرست نویسی : فیبا.	
موضوع	: یارشاطر، احسان، ۱۲۹۹ - نقد و تفسیر.
موضوع	: مقاله های فارسی - قرن ۱۴.
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۴ ی ۸۴ ۴۵ الف / PIR ۸۳۲۳
رده بندی دیویی	: ۴/۶۲ فا ۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۷۵۴۱۳۲

حکمت تمدنی

گزیده آثار استاد احسان یارشاطر

به کوشش و با پیشگفتار
محمد توکلی طرقي



پردیس دانش
۱۳۹۵



حکمت تمدنی: گزیده آثار استاد احسان یارشاطر
نویسنده: احسان یارشاطر
به کوشش و با پیشگفتار محمد توکلی طرقي

نشر اول، ۱۳۹۵، تهران
ویراستاران: محمد توکلی طرقي و همایون کاتوزیان
دبیر اجرایی: محمد جمالی
ویراست یاز: وحید طلوعی
برگ آرا: پریسا یزدانجو
طرح روی جلد: مجید عباسی
شمارگان: ۱۱۰۰
لیتوگرافی: غزال
چاپ و صحافی: غزال
قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان

تهران: خیابان ظهیرالاسلام، انتهای کوچه نورپور، کوچه سیاح، پلاک ۱۰
تلفن: ۳۶۶۱۷۳۳۲
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۰۰-۱۲۷-۵

کلیه حقوق این اثر و باز نشر قسمتی یا تمامی آن به هر صورت
اعم از تصویربرداری یا حروفچینی مجدد، مطابق قانون حمایت
از مؤلفان، مصنفان و هنرمندان مشمول پیگیری قانونی است.



حکمت تمدنی

گزیده آثار استاد احسان یارشاطر

فهرست

۷	یادداشت نویسنده
۹	پیشگفتار: یار ایران‌شناسی و حکمت یارشاطری
۷۳	بخش اول: شرح حال و یاد آموزگاران
۷۵	۱. شرح حال
۹۱	۲. به یاد پورداد
۹۷	۳. دستبرد نابهنگام اجل
۱۳۵	بخش دوم: ادبیات و هنر
۱۳۷	۴. آستروفسکی: درام‌نویس مشهور روسیه
۱۴۷	۵. آیا می‌توان از نقاشی جدید لذت برد؟
۱۶۹	۶. ژرژ سورا و شیوه امپرسیونیسم نو
۱۸۳	۷. جامبازیان: استاد بالت
۱۸۷	بخش سوم: زبان و تمدن
۱۸۹	۸. زبان و تمدن
۱۹۵	۹. افسانه خلقت در آثار مانوی
۲۱۱	۱۰. رستم در زبان سغدی
۲۱۹	۱۱. آثار بازیافته زبان خوارزمی
۲۲۷	۱۲. چند نکته درباره زبان خوارزمی
۲۳۷	۱۳. زبان‌های ایرانی الموت و رودبار الموت و کوهپایه
۲۴۳	۱۴. زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی
۲۷۵	۱۵. لهجه‌های ایرانی در ایران و در خارج از ایران
۲۸۹	۱۶. غم زبان

۲۹۵	بخش چهارم: تمدن و راز بقا.....
۲۹۷	۱۷. گزارش کنفرانس یونسکو دربارهٔ تدریس و تحریر تاریخ.....
۳۱۱	۱۸. شیوهٔ انصاف.....
۳۱۵	۱۹. راه نو.....
۳۲۱	۲۰. مقدمه: دانشنامهٔ ایران و اسلام.....
۳۴۹	۲۱. کیش مزدکی.....
۳۹۳	۲۲. چرا در شاهنامه از پادشاهان ماد و هخامنشی ذکر نیست؟.....
۴۲۱	۲۳. مروری بر تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران پیش از اسلام.....
۴۵۳	۲۴. پیوستگی تاریخ ایران.....
۴۶۱	۲۵. رستاخیز ایران و ظهور زبان و ادبیات ملی.....
۴۷۹	۲۶. در جستجوی راز بقا: مسئلهٔ رستاخیز فرهنگی خراسان.....
۵۱۱	۲۷. برخی از ویژگی‌های مشترک شعر فارسی و هنر ایرانی.....
۵۲۳	۲۸. هویت ملی.....
۵۳۱	۲۹. وطن‌پرستی.....

یادداشت نویسنده

این مجموعه اگر حسنی دارد مدیون همت دانشمند والا آقای دکتر محمد توکلی طرقی است که مقالات آن را با دقت و پشتکاری که از خصایص ایشان است جسته و اختیار نموده‌اند و مرا مرهون لطف خود قرار داده‌اند.

بیشتر مقالات این مجموعه نخست در مجلات سخن، یغما، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، راهنمای کتاب، ایران‌شناسی یا ایران‌نامه به طبع رسیده‌اند.

امیدوارم خوانندگان از قرائت آنها پُر ملول نشوند. گزینش و چاپ آنها را مدیون جناب آقای دکتر توکلی طرقی‌ام.

احسان یارشاطر

دانشگاه کلمبیا، اوت ۲۰۱۵



یار ایران‌شناسی و حکمت یارشاطری^۱

استاد احسان یارشاطر در زندگی پژوهشی پرثمرش یار بی‌همتای ایران‌شناسی و راوی و دانشنامه‌نگار تعصب‌پرهیز تمدن و زبان‌های ایرانی بوده است. با ابتکار، دوران‌دیشی، دقت علمی، پشتکار و مدیریتی کم‌نظیر، نهادهایی چون بنگاه ترجمه و نشر کتاب، انجمن کتاب و مرکز ایران‌شناسی دانشگاه کلمبیا را برای پیشبرد پژوهش و گسترش دانش ایران‌شناسی بنیاد نهاد. راهنمای کتاب، دانشنامه ایران و اسلام، دانشنامه ایرانیکا و سلسله انتشارات تخصصی فارسی و انگلیسی از جمله فرآورده‌های دانش‌پژوهی و دانش‌گستری ایشان است. آثار مکتوبش به زبان فارسی و انگلیسی در برگیرنده گستره وسیع هنر و ادبیات، زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی و تاریخ ایران و اسلام است. مجموعه مقالات برگزیده ایشان، که بین سال ۱۳۲۷ و ۱۳۸۰ ش منتشر شده‌اند، بیانگر حکمت تمدنی یارشاطر در بررسی مستند اجزا و ادوار متفاوت تمدن ایرانی است. بخش نخست این پیشگفتار، "یار ایران‌شناسی"، به شرح مختصر زندگی و کوشش‌های

^۱ در تهیه و تنظیم این کتاب از یاری همکارانی چند برخوردار بودم. بسیاری از مقالات را خانم منصوره کنگاوری حروف‌چینی کردند. در ویرایش و نسخه‌خوانی از دقت و وسواس علمی دکتر وحید طلوعی برخوردار بودم. نسخه نهایی را آقای دکتر احمد هاشمی بازخوانی کرده و به نکات مهمی توجه دادند. طرح روی جلد کار آقای مجید عباسی است. برگارایی این مجموعه را خانم پریسا یزدانجو بر عهده داشت. چند مقاله نایاب را خانم دکتر آیدا مفتاحی و خانم دکتر مهناز معظمی در اختیارم قرار دادند. انتشار این مجموعه بدون یاری سخاوتمندانه دکتر وحید نوشیروانی ممکن نمی‌بود. از یکایک این یاران و همکاران سپاس‌گزارم.

پژوهشی استاد یارشاطر می‌پردازد. بخش دوم، "حکمت یارشاطری"، گزیده آثار و حکمت تمدنی ایشان را شرح می‌دهد.

الف. یار ایران‌شناسی

احسان یارشاطر، فرزند هاشم یارشاطر و روحیه میثاقیه، در ۱۲ فروردین ۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م در همدان متولد شد. پس از درگذشت مادر و پدرش در سال‌های ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲م، به اصرار دایی‌اش، مهدی میثاقیه، مؤسس استودیو میثاقیه و بنیان‌گذار بیمارستان میثاقیه، برای ادامه تحصیل به تهران رفت. دوره دبیرستان را در دانشسرای مقدماتی به پایان برد و به دانشگاه تهران راه یافت. در ۱۳۲۰ش، در امتحانات رشته ادبیات فارسی دانشگاه تهران "رتبه اول را حائز و به دریافت مدال اول علمی مفتخر" و به "دریافت دانشنامه موفق" گردید.^۲ در سال ۱۳۲۶ش/۱۹۴۷م، رساله دکتری‌اش، "شعر فارسی در نیمه دوم قرن نهم"، را به سرپرستی علی‌اصغر حکمت (۱۲۷۱-۱۳۵۹ش) به پایان رساند. در همان سال، با دریافت بورس تحصیلی از شورای فرهنگی بریتانیا عازم انگلستان شد. پس از آشنایی با والتر برونو هنینگ (Walter Bruno Henning, 1908-1967)، به جای رشته تعلیم و تربیت به تحقیق در گستره زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی پرداخت. در ۱۳۳۱ش/۱۹۵۲م، دوره کارشناسی ارشد را در دانشگاه لندن به پایان رساند. پس از بازگشت به ایران، یارشاطر به پژوهش میدانی در گستره لهجه‌های ایرانی پرداخت و در ۱۳۳۹ش/۱۹۶۰م، از رساله دکتری‌اش، "لهجه تاتی جنوب قزوین" (The Tati Dialect Spoken to the South of Qazvin) که به سرپرستی والتر هنینگ نوشته بود، با موفقیت دفاع کرد.^۳

یارشاطر تدریس را با دبیری در دبیرستان علمیّه تهران در ۱۳۲۱ش/۱۹۴۲م آغاز کرد. پس از یک سال تدریس در علمیّه تهران، به معاونت دانشسرای مقدماتی منصوب شد. پس از دریافت دکترا از دانشگاه تهران، در ۱۳۲۶ش/۱۹۴۷م به دانشیاری زبان و ادبیات فارسی در دانشکده الهیات برگزیده شد. پس

^۲ به نقل از "جشن فرهنگ در تالار دانشکده حقوق دانشگاه"، آموزش و پرورش، شماره ۹ و ۱۰ (آذر و دی ۱۳۲۰)، ۶۸-۷۷؛ نقل‌ها به ترتیب از ۷۲ و ۷۳.

^۳ پس از تحقیقات و تغییراتی گسترده، این رساله در ۱۹۶۹م چاپ شد:

Ehsan Yarshater, *A Grammar of Southern Tati Dialects* (The Hague: Mouton, 1969).

از بازگشت از لندن، "در یکصد و بیست و نهمین جلسه شورای دانشکده ادبیات" در اردیبهشت ۱۳۳۲ش "صلاحیت آقای دکتر احسان‌الله یارشاطر برای دانشیاری کرسی زبان اوستا و فارسی باستان به تصویب رسید."^۴ در بهار ۱۳۳۷ش/۱۹۵۸م، شورای دانشگاه تهران به پیشنهاد دانشکده ادبیات پذیرفت که "آقای دکتر احسان یارشاطر، دانشیار دانشکده ادبیات، برای تدریس زبان فارسی و فرهنگ و ادبیات ایران در دانشگاه کلمبیا برای مدت یک سال به امریکا بروند."^۵ در گزارشی از "مأموریت یک ساله خود در دانشگاه کلمبیا، یارشاطر به "ریاست دانشکده ادبیات" نوشت:

موادی که تدریس آنها برحسب دعوت دانشگاه کلمبیا در سال تحصیلی گذشته به عهده اینجانب گذاشته شده بود عبارت بود از ۱. متون ادبی فارسی، ۲. تاریخ فرهنگ و تمدن ایران پس از اسلام و ۳. میراث ایران. همه این مواد متعلق به دوره‌های بعد از لیسانس بوده، از این میان درس تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دوره‌های اسلامی بیش از سایر دروس دانشجو داشت. پس از آن، درس متون ادبی فارسی بیشتر مورد توجه قرار گرفت. گذشته از دروس مزبور، تدریس قسمتی از درس "زبان‌ها و مردم اتحاد جماهیر شوروی"، یعنی زبان‌ها و مردم ایرانی اتحاد جماهیر شوروی، به عهده بنده قرار داشت. برحسب حسن ظن برخی از اولیای دانشگاه کلمبیا و همچنین توجه خاص دانشگاه مزبور به فرهنگ و زبان و تمدن کشورهای خاورمیانه، از اینجانب دعوت شد که سال آینده نیز، در صورت تصویب شورای دانشکده، به تدریس مواد فوق و همچنین زبان فارسی باستان (دستور زبان و تفسیر کتیبه‌های هخامنشی) و زبان پهلوی (آثار زرتشتی و مانوی) بپردازم.^۶

یارشاطر پس از شرح فعالیت‌های پژوهشی خویش افزود:

در نیویورک انجمنی از دانشجویان ایرانی و سایر دوستداران فرهنگ و تمدن ایران تشکیل شد. مظاهر فرهنگ و هنر و ادبیات و تمدن ایران

^۴ "صلاحیت دانشیاری"، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال ۱، شماره ۱ (مهر ۱۳۳۲)، ۱۱۶.

^۵ "تدریس زبان و فرهنگ و ادبیات ایران در دانشگاه کلمبیا"، مجله دانشکده ادبیات، سال ۵، شماره ۴ (تیر ۱۳۳۷)، ۸۷.

^۶ احسان یارشاطر، "اخبار دانشکده ادبیات"، مجله دانشکده ادبیات، سال ۷، شماره ۱ (مهر ۱۳۳۸)، ۹۲-۹۳؛ نقل از ۹۲.

موضوع بحث جلسات آن بود و روی هم رفته جلسات آن بی توفیق نبود. در مدت اقامت خود در امریکا اینجانب کوشیدم تا در برآوردن انتظار دانشگاه کلمبیا و شناساندن فرهنگ و تمدن ایران و معرفی وجوه مطلوب کشور خود در حد مقدور کوتاهی نشود و نماینده نادرخوری از دانشگاه تهران باشم. اما جز مدعی کوشش در این باب نیستم.^۷

همچنان که یارشاطر پیش‌بینی کرده بود، دانشگاه کلمبیا قرارداد ایشان را با سمت دانشیار مهمان یک سال دیگر تمدید کرد و سال تحصیلی ۱۹۵۹-۱۹۶۰م را نیز در کلمبیا به تدریس پرداخت. پس از تأسیس کرسی هاگوپ کورکیان در ایران‌شناسی (Hagop Kevorkian Chair in Iranian Studies)، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران گزارش داد:

دانشگاه کلمبیا از چندی پیش در صدد تأسیس کرسی مستقلی برای مطالعات ایرانی (زبان و ادبیات فارسی، تاریخ ایران، زبان‌ها و ادبیات پیش از اسلام) بود. در سال جاری، این منظور صورت عمل به خود گرفت و کرسی مذکور تأسیس یافت. برای تصدی کرسی مذکور، دانشگاه کلمبیا از آقای دکتر احسان یارشاطر، استاد زبان‌های فارسی باستان و اوستایی دانشکده ادبیات، دعوت نمود و با تصویب شورای دانشکده و مقام ریاست دانشکده ادبیات، آقای دکتر یارشاطر بدین منظور قریباً به امریکا مسافرت خواهند نمود.^۸

برای این کرسی، یارشاطر نامزد بی‌نظیری بود. در کنار مقالاتی که در پیام‌نو، یغما، مهر، آموزش و پرورش، سخن و مجله دانشکده ادبیات به چاپ رسانده بود، در ۱۳۳۲ش/۱۹۵۳م، ترجمه فارسی الاشارات و التنبيهات و نیز پنج رساله ابن‌سینا^۹ را منتشر کرده بود و رساله دانشگاه تهرانش را در ۱۳۳۴ش تحت عنوان شعر فارسی در عهد شاهرخ (نیمه اول قرن نهم) یا آغاز انحطاط در شعر

^۷ یارشاطر، "اخبار دانشکده ادبیات"، ۹۳.

^۸ "استاد کرسی مطالعات ایرانی در دانشگاه کلمبیا"، مجله دانشکده ادبیات، سال ۹، شماره ۱ (مهر ۱۳۴۰)، ۱۴۶.

^۹ شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا، ترجمه فارسی الاشارات و تنبيهات، با مقدمه و حواشی و تصحیح احسان یارشاطر (تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۳۲)؛ شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا، پنج رساله: تصنیف شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا، با مقدمه و حواشی و تصحیح احسان یارشاطر (تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۳۲).

فارسی به چاپ رسانده بود.^{۱۰} سعید نفیسی در معرفی این کتاب نوشت:

از روزی که مرحوم قزوینی روش نوین اروپایی را در تحقیق درباره ادبیات در میان ایرانیان گذاشت درست پنجاه سال می‌گذرد. در این نیم‌قرن باید با کمال صراحت گفت ایرانیان این راه را چنان خوب کوبیده‌اند که نه تنها دیگر حاجتی به دانشمندان اروپا ندارند، بلکه دانشمندان اروپا را به خود محتاج کرده‌اند و آن روزگاری که ما دریوزه‌گر خاورشناسان بودیم درنور دیده شده است... کتابی که آقای دکتر یارشاطر انتشار داده نمونه خوبی از رشد دانشمندان ما در این زمینه است. در این کتاب حق مطلب با بهترین روش علمی داده شده است.^{۱۱}

یارشاطر دو سال پس از انتشار شعر فارسی در عهد شاهرخ، داستان‌های ایران باستان را چاپ کرد که در ۱۳۳۷ش/۱۹۵۸م برندهٔ جایزهٔ سلطنتی شد.^{۱۲} داستان‌های شاهنامه نیز که در ۱۳۳۷ش/۱۹۵۸م چاپ شده بود، در ۱۹۵۹م برندهٔ جایزهٔ یونسکو شد. در کنار کتاب‌ها و مقاله‌های فارسی، یارشاطر چندین مقاله نیز به انگلیسی دربارهٔ لهجه‌های خلخال و تاتی کجل، نوروز، ادبیات فارسی در ۵۰ سال اخیر و شراب و شراب‌نوشی چاپ کرد.^{۱۳}

اما آموزش و پژوهش فقط گوشه‌ای از فعالیت‌های چشمگیر احسان یارشاطر بود. در ۱۳۳۳ش/۱۹۵۴م و پس از بازگشت از لندن، بنگاه ترجمه و نشر کتاب را

^{۱۰} احسان یارشاطر، شعر فارسی در عهد شاهرخ (نیمهٔ اول قرن نهم) یا آغاز انحطاط در شعر فارسی (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۴).

^{۱۱} سعید نفیسی، "سه کتاب در یک ماه"، یغماد سال ۹، شماره ۵ (مرداد ۱۳۳۵)، ۲۳۳-۲۳۶؛ نقل از ۲۳۴ و ۲۳۵.

^{۱۲} احسان یارشاطر، داستان‌های ایران باستان (تهران: وزارت فرهنگ، ادارهٔ مطالعات و برنامه‌ها، شعبهٔ مواد درسی، ۱۳۳۶).

^{۱۳} Ehsan Yarshater, "Preliminary Information on Shahrill, the Iranian Dialect of Khalkhal," *Akten des XXIV internationalen Kongresses* (Munich, 1957), 458-460; Ehsan Yarshater, "The Dialect of Shahrūd (Khalkhāl)," *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 22:3 (1959), 52-68; Ehsan Yarshater, "Now Ruz: The New Year Celebration in Persia," *Iran Review*, 4:3 (March 1959), 12-15; Ehsan Yarshater, "Persian Letters in the Last Fifty Years," *Middle Eastern Affairs*, 11:10 (1960), 297-306; Ehsan Yarshater, "The Tāti Dialect of Kajal," *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 23:2 (1960), 275-286; Ehsan Yarshater, "The Theme of Wine-drinking and the Concept of the Beloved in Early Persian Poetry," *Studia Islamica*, 13 (1960), 43-53.

بنیاد گذاشت و فروست‌های بی‌نظیری چون متون فارسی، ایران‌شناسی، ادبیات خارجی، آثار فلسفی، ادبیات برای جوانان، خواندنی‌های کودکان و معارف عمومی را در شکلی برازنده و ویرایشی سامانمند به خوانندگان عرضه کرد. مجلهٔ یغما در گزارشی از بنگاه ترجمه و نشر کتاب در آذر ۱۳۳۴ نوشت: "اغراق نیست اگر گفته شود که این مؤسسه خود دانشگاهی است سیار که همگان از آن انتفاع و سود توانند برد و به حقیقت باید از اقدامی بدین پایه مؤثر و مفید، همهٔ فارسی‌زبانان جهان ممنون و سپاس‌گزار باشند."^{۱۲} بر اساس آمار موجود تا سال ۱۳۴۶ش/۱۹۶۷م، این بنگاه ۱۴۶ جلد کتاب به چاپ رساند که پس از انتشارات دانشگاه تهران و سازمان کتاب‌های جیبی در مقام سوم نشر در ایران قرار داشت.

زمینه‌های نوآوری انتشاراتی یارشاطر به این گستره محدود نبود. در سال ۱۳۳۶ش، یک سال پیش از آنکه در مقام دانشیار مهمان به دانشگاه کلمبیا در نیویورک برود، انجمن کتاب را بنیاد گذاشت "تا در ترویج کتب سودمند بکوشد و دوستداران کتاب را در انتخاب کتب یاری کند و از طریق انتقاد صریح و بی‌طرفانه در اصلاح کتب و پیشرفت کار نویسندگان قدم مؤثری بردارد."^{۱۳} راهنمای کتاب: مجلهٔ معرفی و انتقاد کتاب یکی از فرآورده‌های مهم این کوشش بود. این نشریه، که یارشاطر صاحب امتیاز آن بود، تا سال ۱۳۵۸ش/۱۹۷۹م به مدت ۲۱ سال منتشر شد. یادداشت‌های یارشاطر، نشان‌دهندهٔ ذهنی جوینده، آینده‌نگر و مشکل‌گشاست. برای نمونه، در یکی از این یادداشت‌ها در چاره‌جویی "برای پیشرفت علم" نوشت: "یکی از مهم‌ترین کارهایی که در پیش داریم تأسیس کتابخانه‌ای است که به کار تحقیقات علمی بخورد... کتابخانه‌ای که بتواند برای تتبعات علمی مفید باشد... اگر بناست موضوع 'تحقیقات علمی' به صورت جدی دنبال شود، شرط اول آن برقرار کردن کتابخانه‌ای مجهز و پرمایه است."^{۱۴} در شمارهٔ دیگری به ترسیم "دورنمای آینده" پرداخت: "آنچه شوق زندگی را در درون ما زنده نگاه می‌دارد امید آینده است." اما آینده‌نگری پژوهشی یارشاطری همیشه با پرتلاشی و خدمتگزاری بی‌درنگ همراه بود: "اگر امید داریم که فردا ما نیز در جهان دانش سهمی داشته باشیم و از گروه غافلان نباشیم، باید امروز، برای آینده طرحی دقیق و روشن

^{۱۲} "بنگاه نشر کتاب"، یغما، سال ۸، شماره ۹ (آذر ۱۳۳۴)، ۴۱۷-۴۱۸؛ نقل از ۴۱۷.

^{۱۳} انجمن کتاب (تهران: انجمن کتاب، ۱۳۳۶)، ۲.

^{۱۴} احسان یارشاطر، "مشکل ما"، راهنمای کتاب، سال ۲، شماره ۱ (بهار ۱۳۳۸)، ۷-۳؛ نقل از ۳ و ۵.



راهنمای کتاب

سال سوم

(۱۳۳۹)

صاحب امتیاز : احسان یار شاطر

مدیر : ایرج افشار

سر دبیر : مظفری مقرنی

Rahnema-ye Ketab
The Journal of the Book Society of Persia
Tehran
1339 A. H. (1960 - 1961)



راهنمای کتاب

شماره یازدهم و دوازدهم سال پنجم

بهمن و اسفند ۱۳۴۱

احسان یار شاطر

گفتگو

مرحوم ابوالقاسم خان ناصر الملك پس از پایان تصدی نیابت
ملطنت در سال ۱۲۹۳ شمسی بسن پنجاه و هشت سالگی عازم اروپا گردید.
شبی در حضور جمعی از دوستان که نزد ایشان گرد می آمدند و از هر دری
سخن میراندند صحبت از شاعر انگلیسی ویلیم شا کسپیر بمیان آمد و
یکی از حضار اظهار نمود که ترجمه منظومات و نقل معانی و عبارات آن
شاعر شهیر بزبان فارسی امکان پذیر نمی باشد. ناصر الملك با این عقیده
موافق نبود و از راه آزمایش و تفنن در صدد برآمد چند سطر از یکی از
آثار نویسنده را ترجمه نماید و باین منظور تصادفاً نمایشنامه اتلو انتخاب
کردید. تفریح یک شب و ترجمه چند جمله، ایشان را بر آن داشت که تمام
داستان را بفارسی درآورد...

این عبارات از مقدمه ایست که آقای حسینعلی قراکوزلو، فرزند
دانشمند و صاحب ذوق مرحوم ناصر الملك بر چاپ ترجمه مزبور (پاریس-
مطبعة ملی- ۱۹۶۱) نگاشته است.

ترجمه مرحوم ناصر الملك را از «اتلو» و «بازرگان ونیزی» نگارنده

فراهم کنیم و اکنون به آن پردازیم... چنین طرحی که آینده علمی ایران را روشن کند و انسان را به فردای امیدبخشی خوشدل سازد هنوز وجود ندارد.^{۱۷}

با این آینده‌نگری پژوهشی و توانمندی فرهنگی و علمی، یارشاطر در سال ۱۳۴۰ش/۱۹۶۱م در نیویورک مستقر شد. اگرچه تا سال ۱۳۵۷ش ارتباط نزدیکی با همکارانش در ایران داشت و از دور و نزدیک بر کارهای بنگاه ترجمه و نشر، انجمن کتاب و راهنمای کتاب نظارت می‌کرد و به کارهای بزرگی چون انتشار دانشنامه ایران و اسلام نیز اقدام کرد، اما کارایی و توانش به شکل روزافزونی در خدمت دانشگاه کلمبیا و گسترش دامنه ایران‌شناسی در امریکا قرار گرفت. با همتی بلند و حضوری پیگیر، در ۱۹۶۷م مرکز ایران‌شناسی دانشگاه کلمبیا را تأسیس کرد. همچنان که در "شرح حال" خویش در این مجموعه نوشته است، در اندک مدتی این مرکز ایران‌شناسی "یکی از پُرآثرترین مراکز دانشگاه کلمبیا و فعال‌ترین مرکز شناساندن فرهنگ و تاریخ ایران در امریکا گردید." فرَوَست‌های بی‌نظیر و ماندگاری چون مجموعه میراث ایران (Persian Heritage Series)، مجموعه ادبیات معاصر ایران (Modern Persian Literature)، مجموعه ادبیات فارسی (A History of Persian Literature)، گفتارهای ایران‌شناسی کلمبیا (Columbia Lectures in Iranian Studies)، مجموعه هنر ایران (Persian Art Series)، ترجمه انگلیسی تاریخ طبری (The History of al-Tabari) و مجموعه متون فارسی (Persian Text Series) جلوه‌هایی از تلاش خستگی‌ناپذیر یارشاطر برای پیشبرد ایران‌شناسی در گستره‌های متفاوت است.

دانشنامه ایرانیکا (Encyclopaedia Iranica) یکی دیگری از کارهای برجسته و دوراندیشانه‌ای است که فقط با پشتکار و مدیریت ایران‌شناسی چون احسان یارشاطر عملی بود. این کار بنیادین، که ادامه دانشنامه ایران و اسلام بود،^{۱۸} مرجعی جامع و بی‌همتا برای ایران‌شناسان و دانش‌پژوهان است. با نشر آنلاین (iranicaonline.org)، دانشنامه ایرانیکا به خوانش‌سرای بی‌همتایی برای جویندگان همه‌گونه دانستنی‌های معتبر و مستند درباره تاریخ و تمدن و

^{۱۷} احسان یارشاطر، "دورنمای آینده"، راهنمای کتاب، سال ۳، شماره ۳ (شهریور ۱۳۳۹)، ۳۱۱-۳۱۴؛ نقل‌ها به ترتیب از ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۴.

^{۱۸} دانشنامه ایران و اسلام، زیر نظر احسان یارشاطر (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۴).

فرهنگ و ادبیات تبدیل شده است. این اعتبار همه‌گیر نتیجه دقت علمی و کوشش‌های دانشمندانه یارشاطر و همکاران ایران‌شناس اوست.

در نیویورک، پیش و پس از انقلاب، یارشاطر یار و مشاور تمامی کسانی بود که در گستره ایران‌شناسی گام برمی‌داشتند.^{۱۹} یاری ایشان برای انتشار مجله‌های ایران‌نامه و ایران‌شناسی و تأسیس و تحکیم انجمن بین‌المللی ایران‌شناسی (International Society for Iranian Studies)، بنیاد امریکایی ایران‌شناسی (American Institute of Iranian Studies) و مراکز دانشگاهی، پژوهشی و فرهنگی در فراسوی ایران در سال‌های پس از انقلاب جلوه دیگری از خدمات ارزنده و چندبُعدی یارشاطر به ایران‌شناسی است.

ب. حکمت تمدنی

جستارهایی که در این مجموعه گردآوری شده‌اند بیانگر دانش ژرف و چندگستره‌ای استاد احسان یارشاطر است. این حوزه‌های درهم‌آمیخته شامل فرهنگ و هنر جهانی، زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی، کیش مانوی و مزدکی، تاریخ تمدن ایران و اسلام، دانش‌نامه‌نویسی و یادها و یادبودهاست. در تنظیم این گزیده‌ها، که نشان‌دهنده ادوار متفاوت زندگی پژوهشی و روشنفکری یارشاطر است، کوشیده‌ام که تا حد ممکن انسجام موضوعی و ترتیب تاریخی گزیده آثار رعایت شود. بدین سبب، جستارهای برگزیده در این کتاب به چهار بخش موضوعی تقسیم شده‌اند: ۱. شرح حال و یاد آموزگاران؛ ۲. ادبیات و هنر معاصر؛ ۳. زبان و تمدن؛ ۴. تمدن و راز بقا. برای کاهش حجم این کتاب از چاپ نقد کتاب‌ها و یادداشت‌های استاد یارشاطر پرهیخته‌ام. امیدوارم مجموعه یادداشت‌ها و نقدهای پژوهشی او، که در نشریات متفاوت منتشر شده‌اند، در مجموعه‌ای مستقل چاپ شود.

در ویرایش این جستارها، که بین سال‌های ۱۳۲۸ و ۱۳۸۰ش منتشر شده‌اند، رسم‌الخط و شیوه‌نامه ایران‌نامه به کار رفته است. در نخستین ارجاع، تا حد ممکن،

^{۱۹} برای نمونه بنگرید به محمد استعلامی، "حدیث ارادت دیرین"، ایران‌نامه، سال ۳۰، شماره ۲ (تابستان ۱۳۹۴)، ۲۲-۲۸؛ جلال متینی، "با استاد احسان یارشاطر"، ایران‌نامه، سال ۳۰، شماره ۲ (تابستان ۱۳۹۴)، ۳۰-۳۴؛ تهران، خیابان آشیخ هادی: نامه‌های احمد شاملو به ع. پاشایی (چاپ ۲؛ تهران: نشر چشمه، ۱۳۹۲)، ۷۴-۷۸ و ۱۰۲-۱۰۳.



راهنمای کتاب

سال چهارم

شماره پنجم و ششم

مرداد و شهریور ۱۳۴۰

شعر معاصر

شیوه نو و کهن در شعر معاصر موضوع بحث جلسه انجمن کتاب (در خرداد ماه) بود. مباحثان اصلی آقایان دکتر ذبیح الله صفا (مدیر بحث) و حسام دولت آبادی (شیوه کهن) و نادر نادرپور (شیوه نو) ویداله رویالی (شیوه تندرو) بودند. خلاصه بحث در اینجا درج میشود و برای تکمیل مقصود (درین شماره) نمونه هائی از شعر شاعرانی که نظر بشیوه نو دارند، درجی می آید.

موضوع بحث امروزه تجدیدطلبی و محافظه کاری، در شعر فارسی است. دکتر یارشاطر این دبیاله بحثی است که در باره هنر معاصر در جلسات انجمن آغاز شده است و سابقاً در جلسه ای که آقای علیغنی وزیری مدیریت بحث را به عهده داشتند آقایان دکتر صورنگر و نادر نادرپور مقدمه درین باره سخن گفته اند. امید است گفتگوی امروز مطلب را روشنتر کند.

بعضی ممکن است به تقسیم شعر بکهنه و نو منتقد نباشند و بحق بگویند شعر را بغوب و بد تقسیم باید کرد و شعر خوب همیشه نو است. اما از طرفی اختلاف سلیقه و نظر میان آنانکه پای بند سنت و سابقه اند و هر تحولی را در دایره مفاد و مألوف می پندند و آنانکه گمان دارند باید سدهای سنت و سابقه را بشکنند و شعر نو را بپسندند. این اختلاف هنگامی که جامعه ای دستخوش تحول و دگرگونی است بیشتر محسوس است و صورتی حاد بخود می گیرد و انکار آن بیهوده است. شعری که با گمان ابرو و کمند کیسو بذهن می آید و پای بند اوزان عروضی و دیگر قواعد شعری است و نمبیرات استادان کهن را بکار می برد یا شعری که با گریز از قواعد شعری و شکستن اوزان و ضعف آهنگ و تمبیرات او ممتاز است و بعضی آنرا نوع شعره جیغ و بنفش می خوانند متعلق بدو مکتب است که تفاوت اساسی دارند. غرض از بحث امروز اینست که روشن شود شعر امروز و آینده ما در کدام راه باید سیر کند.

بانوان و آقایان کرامی کاملاً اطلاع دارند که ادبیات مادر حال حاضر، دکتر ذبیح الله صفا خلاف آنچه عده می از بد بینان تصور می کنند؛ بهیچ وجه دروا را انحطاط و زوال سیر نمی کند بدیهی است که عهد ما با يك تحول بسیار بیرومند فرهنگی و مدنی همراه است و این تحول و حتی تکان شدید، مسلماً در پیاری از شؤون زندگی ما و از آن جمله در

تمامی مشخصات کتابشناسی ذکر شده است. نام‌ها و اصطلاحات لاتین نیز اول بار به خط اصلی و پس از برابر نهاد فارسی در کمانک آمده‌اند. در این موارد، نام‌های خاص به صورت کامل و پس از نام، تاریخ تولد و وفات از راست به چپ ذکر شده است. برای یاری به پژوهشگران، در بسیاری از موارد اطلاعات کتابشناسی و صورت لاتین نام‌ها و تاریخ تولد و وفات به متن اصلی افزوده شده است.

۱. شرح حال و یاد آموزگاران

این بخش شامل سه نوشته است. در "شرح حال"، استاد یارشاطر خلاصه‌ای از سیر زندگی پژوهشی خویش را بازمی‌گوید. او در این زندگی پرحاصل، بیش از هر کس از دو استاد بهره‌مند بود. "به یاد پورداود"،^{۲۰} را در مرداد ۱۳۴۸ش به یاد نخستین استاد زبان‌های ایرانی‌اش ابراهیم پورداود نوشت. "دستبرد نابهنگام اجل"^{۲۱} را نیز به یاد والتر هنینگ، استادش در دانشگاه لندن، نگاشت. به علت حجم زیاد حکمت تمدنی، به همین دو یادبود بسنده کرده‌ام تا نمونه‌ای از قدرشناسی یارشاطر را آورده باشم و از تجدید چاپ نوشته‌های ایشان به یاد یاران و همکارانی چون حسن تقی‌زاده (۱۲۵۶-۱۳۴۸ش)، پرویز ناتل خانلری (۱۲۹۲-۱۳۳۰ش)، علی‌اکبر سعیدی سیرجانی (۱۳۱۰-۱۳۷۳ش) و نادر نادرپور (۱۳۰۸-۱۳۷۸ش) پرهیخته‌ام.^{۲۲}

۲. ادبیات و هنر جهان

گزیده‌های این بخش شامل نوشته‌هایی دربارهٔ ادبیات و هنر جهان است. قدیمی‌ترین این جستارها "آستروفسکی: درام‌نویس مشهور روسیه"^{۲۳} است که در اردیبهشت

^{۲۰} احسان یارشاطر، "به یاد پورداود"، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، سال ۱۶، شمارهٔ ۵ و ۶، شمارهٔ مسلسل ۶۹ و ۷۰ (مرداد ۱۳۴۸)، ۴۹۵-۵۰۱.

^{۲۱} احسان یارشاطر، "دستبرد نابهنگام اجل"، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال ۱۴، شمارهٔ ۵ و ۶، شمارهٔ مسلسل ۵۷ و ۵۸ (خرداد و مرداد ۱۳۴۶)، ۵۴۹-۵۵۴ و ۷۱۴-۷۴۷.

^{۲۲} احسان یارشاطر، "درگذشت تقی‌زاده"، راهنمای کتاب، سال ۱۳، شماره ۳-۴ (خرداد-تیر ۱۳۴۹)، ۱۵۳؛ احسان یارشاطر، "درگذشت سخن‌سالار [پرویز ناتل خانلری]"، ایران‌شناسی، سال ۲، شمارهٔ ۳ (پاییز ۱۳۶۹)، ۴۶۷-۴۷۱؛ احسان یارشاطر، "مردی که به مرگ جاودان شد: سعیدی سیرجانی را از یاد نبریم"، ایران‌شناسی، سال ۷، شمارهٔ ۱ (بهار ۱۳۷۴)، ۱۳-۱۹؛ احسان یارشاطر، "شعر نادرپور"، ایران‌نامه، سال ۸، شمارهٔ ۱ (زمستان ۱۳۶۸)، ۱۱۱-۱۱۶.

^{۲۳} احسان یارشاطر، "آستروفسکی: درام‌نویس مشهور روسیه"، پیام نو، سال ۴، شمارهٔ ۲ (اردیبهشت ۱۳۲۷)، ۴۴-۵۲.

۱۳۲۷ش در پیام نو: نشریه انجمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی منتشر شد.^{۲۴} پیام نو یکی از محبوب‌ترین نشریات فارسی در دهه ۱۳۲۰ش بود که روشنفکرانی چون سعید نفیسی (۱۲۷۴-۱۳۴۵ش)، فاطمه سیاح (۱۲۸۱-۱۳۲۶ش)، صادق هدایت (۱۲۸۱-۱۳۳۰ش) و پرویز ناتل خانلری با آن همکاری داشتند. یارشاطر آثار الکساندر آستروفسکی (Alexander Nikolayevich Ostrovsky, 1823-1886) را "دایرةالمعارف جامعی در وصف رسوم و آداب و اخلاق و زبان طبقات و تیپ‌های مختلف و متنوعی" برشمرد که بین سال‌های ۱۸۴۰ تا ۱۸۹۰ در روسیه زندگی می‌کردند. او این تیپ‌ها را به دو دسته تقسیم کرد. دسته‌ای "مزاحم و منفی" همچون "تاجران سودجو و لجوج و مال‌اندوزان حریص و مستبد"، "شراف بیکاره و سربار جامعه، رؤسای شیاد و رشوه‌خوار، کارمندان متقلب و چاپلوس و بی‌حقیقت و سودجویان خودخواه" بودند که در تمامی آثار آستروفسکی حضور داشتند. دسته دیگر "تیپ‌هایی هستند که قربانی مطامع دسته اول یا روابط غلط و فاسد اجتماع شده‌اند." در این روایت جامعه‌شناختی، که بازتابی از چیرگی جریان‌های روشنفکری چپ در دهه ۱۳۲۰ش بود، "تناقض این افراد از دو دسته مختلف و نتایج فاجعه‌مانند برخورد و تصادم آنهاست که به آثار آستروفسکی خاصیت افشایی و انتقادی می‌بخشد." یارشاطر "ملی بودن"، "ساده بودن" و "طبیعی بودن" آثار را "سر بقای نام" آستروفسکی دانست و در سبب‌یابی‌ای که نشانه نگرش طبقاتی چیره در آن ایام بود، "همین تصویر طبیعی و بی‌پیرایه آستروفسکی از اوضاع و آداب و زمان . . . [را] یکی از عوامل مهم منجر به بیداری مردم روسیه در نیمه دوم قرن نوزدهم" برشمرد.

"ژرژ سورا و شیوه امپرسیونیسم نو"^{۲۵} و "آیا می‌توان از نقاشی جدید لذت برد؟"^{۲۶} که به ترتیب در سال‌های ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ش در سخن منتشر شدند،

^{۲۴} نخستین شماره پیام نو در مرداد ۱۳۲۳ش منتشر شد. هیئت تحریریه آن نشریه شامل سعید نفیسی، پرویز ناتل خانلری، ذبیح‌الله صفا، فاطمه سیاح و صادق هدایت بود. از شماره ۷ به بعد بزرگ علوی و کریم کشاورز نیز به تحریریه پیام نو ملحق شدند.

^{۲۵} احسان یارشاطر، "ژرژ سورا و شیوه امپرسیونیسم نو"، سخن، سال ۵، شماره ۲ (بهمن ۱۳۳۲)، ۱۳۰-۱۳۶؛ سال ۵، شماره ۳ (اسفند ۱۳۳۲)، ۲۲۷-۲۳۵.

^{۲۶} احسان یارشاطر، "آیا می‌توان از نقاشی جدید لذت برد؟"، سخن، سال ۵، شماره ۱۱ (آذر ۱۳۳۳)، ۸۱۹-۸۲۷؛ سال ۵، شماره ۱۲ (بهمن ۱۳۳۳)، ۱۰۵۳-۱۰۶۸.

نشان‌دهنده آشنایی یارشاطر با نقاشی و هنر معاصر است.^{۲۷} این آشنایی زمانی میسر شد که یارشاطر برای ادامه تحصیل به دانشگاه لندن رفته بود. آنچه در این نوشته‌ها مهم است، توجه یارشاطر به "نوخاوهی و تازه‌اندیشی" هنری است. او ژرژ سورا (Georges Seurat, 1859-1891) را "از بانیان و پیشوایان مکتب‌های نوین نقاشی" برشمرد "که سیر این هنر را به نیروی ابتکار خویش هدایت کرده است." این نوشته به شرح نقاشی‌های مهم و حلقه‌ها و مکتب‌های همراه با سورا، همچون چون "انجمن هنرمندان مستقل" (Société des Artistes Independants) امپرسیونیسم نو (Neo-Impressionism)، "دیویزیونیسم" (Divisionisme) و "نقطه‌ساز" (Pointilliste)، پرداخت.

در "آیا می‌توان از نقاشی جدید لذت برد؟" همان نوخواهی هنری را که در کارهای "ژرژ سورا" شرح داده بود از منظر زیباشناسی تاریخی در انواع متفاوت "نقاشی جدید" بررسی کرد. یارشاطر در این بررسی طنزینه (ironic)، با طرح اینکه "نقادان هنر و مطبوعات متین" "جمعی کج‌طبع و نااستاد" و "کج‌قلمان" را "تابغه" و "بی‌نظیر" و "کمال هنر عصر کنونی" معرفی کرده‌اند، به شرح بحران ارزش نقاشی جدید از نگاه طبیعی‌پسند "عامه مردم" پرداخت:

اگر کسی در نمایشگاه جملاتی را که در حین گردش به گوشش می‌رسد به خاطر بسپارد می‌بیند که عباراتی از این قبیل مکرر می‌شود: "این پرده چه قشنگی دارد؟" و "این کجایش به آدمیزاد شبیه است؟" یا "تو می‌گویی این تابلو زیباست!" انسان از دیدن این اشکال بدحال می‌شود و "هر بچه سه‌ساله‌ای هم می‌تواند اینها را بکشد" و "من که از این نقاشی‌ها چیزی نمی‌فهمم" و "اینها اگر می‌توانستند مثل آدم نقاشی کنند اینها را نمی‌کشیدند" و "مردم احمق شده‌اند" و "نقاشی جدید دروغ است، حقه‌بازی است."

یارشاطر به کسانی که وظیفه نقاش خوب را مجسم کردن طبیعت و ترسیم "چیزها . . . چنان که هست" می‌دانستند حق داد که "پرده‌های جدید را نپسندند و در خطوط ناموزون و رنگ‌های ناساز و مضامین غریب آن حسنی نبینند." اما "اصحاب احتیاط" و "مرد پژوهنده" و "ذهن جوینده" در "داوری

^{۲۷} برای جلوه‌ای از این آشنایی بنگرید به ا. ی. ره‌سپر (احسان یارشاطر)، نقاشی نوین با ۶۳ تابلوی رنگی و ۲۴۶ تصویر (تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۵).

نقاشی نوین

جلد دوم

نگارش :

ا. ی. «ره صبر»

با ۶۳ تابلوی تمام رنگی و ۲۴۶ تصویر

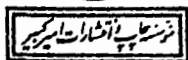
آیا از نقاشی جدید می توان لذت برد ؟

آیا نقشهای غربی، که در آثار نقاشان معاصر دیده می شود معنی و مفهومی دارد ؟
آیا نقاشی نوین دارای اساسی پایدار است و از جنبش هنری و فکری عمیقی
حکایت می کند ؟ مبانی و اصول این جنبش چیست ؟ پایه های اجتماعی آن کدام است ؟
سیر و تحول آن چگونه بوده است و بنیان گذاران آن چه کسانی هستند ؟
اینها همه مسائلی است که در این کتاب که بگانه کتابی در زبان فارسی درباره
نهضت نوین نقاشی و تحولات آن است مورد بحث قرار گرفته .
مؤلف در این مجلد سیر نقاشی نوین را با توجه به تحولات هنری معاصر و با
بیانی گرم و شیرین مورد گفتگو قرار داده و سبکهای مهم نقاشی جدید را از
گویسیم تا پاپ آرت تشریح کرده است .



مرکز فروش :

مؤسسه انتشارات امیر کبیر و شعبه های آن



میکل آنژ

۱۵۶۴ - ۱۴۷۵

هنگامیکه میکل آنژ در بستر مرگ خفته بود یکادربیتال سال و پانی که بر بالین او بود چنین گفت: «من میبیرم و حال آنکه تازه مقدمات هنر را آموخته ام». این سخن کسی است که بزرگترین هنرمند دورهٔ رنسانس و از نوایغ شگفت انگیز جهان شمرده میشود. اما از فروتنی نبود که میکل آنژ چنین میگفت. برعکس، این حجاج چیره دست بغود اعتقاد بسیار داشت و هنرمندان معاصر خود را که در میان آنها کسانی چون رافائل و تیسین و لئوناردو داوینچی بودند همه را مقلد و کم مایه میدانست و در کارگاه خود را با احتیاط میبست تا افکار و مضامین او را هنرمندان زمان ندزدند و قدر هنر خود را چنان میدانست که بر حمت بصیرت پاپ رضا میداد. اما تصوری که از عالم زیبایی داشت چنان متنب و بلند پایه بود که هرگاه بر آن نظر میکرد هنر خود را کوچک میدید.

وصف این عالم زیبایی، و عشق پرشودی که این هنرمند عارف بجلوه گسراختن زیبایی داشت از مضامین عمدهٔ اشعار اوست. اما شهرت و اعتبار میکل آنژ در عالم نقاشی و بیکرسازی و معماری چنانست که بسیاری شمر او را از نظر دور میدارند.

میکل آنژ شاعری را دیر آغاز کرد و با آنکه در جوانی قطعاً سروده بود، تا حدود شصت سالگی چندان بشرنبرد داشت، و برای بیان آنچه در پس چهره گرفته و رنج کشیدهٔ او نهفته بود هاشی و بیکر تراشی را اختیار کرد و با قدرتی که باعجاز شبیه است سنک را بسخن و اداشت.

و قتیکه در جوانی برای ساختن بیکری از عیسی و مریم پیشنهادی بواتیکان فرستاد در آن چنین نوشت: «این چنان اثری خواهد بود که هیچیک از هنرمندان زمان نخواهد توانست اثری به از آن بوجود آورد». چون آماده شد و مردم بدین رنج دیدهٔ عیسی را از مرمر سفید بردامان مریم دیدند خیره ماندند، و حتی حسودان و بدخواهان قدرت او را آفرین گفتند (این اثر امروز در گالریای سن پیررم قرار دارد و از نظامی آنجاست).

کمی بعد مجسمهٔ «داود» را از قطعه سنک عظیمی که چهل و شش سال بیکار افتاده بود بیرون آورد و آن بیکر جوانی است برهنه، بلند قامت با اندام پهلوانی و دستهای توانا و سری نسبتاً کوچک. در صورت «داود» همت و قوت تصمیم و مردانگی با مرهباتی آمیخته است و میکل آنژ در آن تصویر صفات مطلوب خود نظر داشته. نصب این بیکر چنان واقعه ای شمرده شد که مردم ایتالیا تا چندین سال تاریخ و وقایع را از آن قیاس میگرفتند.

شتاب“ نکرده و جویای علت انحراف نقاشان جدید “از شیوهٔ کهن“ می‌شود. در ارزیابی یارشاطر، آنان که “دامن جسجو را رها“ نکرده‌اند، با پرسش‌هایی چنین روبه‌رو می‌شوند: “آیا نمی‌توان تصور کرد که انحراف آنها از شیوهٔ زیبای کهن علتی جز سفاقت و ‘نابلدی’ داشته باشد؟ آیا نقاشی نیز مانند سایر فنون هنر دچار تغییر و انقلاب کلی نشده و فصل تازه‌ای در تاریخ نقاشی گشوده نگردید؟ اگر عللی موجب این تحول اساسی شده، آن علل چیست؟ هدف این تحول چیست؟ آن زیبایی که جان نقاشی است کجاست؟“ این پژوهندگان مشتاق و “از خامی و تعصب دور،” که “در هنر نو حُسنی نمی‌بینند،” با این معما روبه‌رویند که “چگونه می‌توان به هنر نو دل بست و اشکال ناموزون و رنگ‌های شوریده و خطوط پریشان آن را مایهٔ آرام و تسلی خاطر شمرد و یا از آن به شور آمد؟“

با نگرشی تاریخی و جهانی به آفرینش هنری و دریافتن آنکه “دید‘ هنری در همهٔ ادوار یکسان نیست،” یارشاطر در جستجوی “میزان و ملاکِ سنجشی” بود که آثار هنری تمامی اقوام و ادوار را در بر گیرد:

این میزان چیست؟ این میزان همان است است که در ایجاد آثار هنری در کار بوده است. هنرمند عموماً برای ایجاد ‘زیبایی’ اثر را به وجود نمی‌آورد، بلکه می‌خواهد احساسی یا حالتی را که بر او گذشته است ‘شکل’ ببخشد و ‘ممثل’ کند... این ضرورت باطنی از حالاتی است که هنرمند را به تلاش و اظهار و بیان وامی‌دارد... میزان کامیابی هنرمند در نظر دیگران این است که اثرش ‘رِسا’ باشد و حالتی را که خواسته است ادا کند و ‘شکل’ ببخشد و به دیگری نیز منتقل شود، یعنی دیگری نیز که ناچار از حالات هنرمند بی‌خبر نیست، به وسیلهٔ اثر هنرمند به آن حالات باز گردد و آنها را احساس کند. احساس لذت ما از آثار هنری از این روست.

برخلاف کسانی که شعر و هنر “روزگار ما” را “در سراسیمهٔ انحطاط” یافته بودند، یارشاطر از “وسعت عظیم” آن یاد کرد:

توجه به اصول هنری دوران‌های گذشته و آثار اقوام گوناگون هنر امروز را متنوع‌تر و جامع‌تر از هنر ایام کهن کرده. هنر چینی و افریقایی و مکزیکی

و ایرانی و بیزانسی و اروپایی همه در هنر جدید فرصت ظهور یافته است. اگر خود را در تنگنای فرضیه‌های کم‌دامنه محصور نکنیم و با وسعت نظر و توجه به تجربیات متنوع بشر مدتی به ممارست و تماشای نقاشی نو بپردازیم و در ذهن را برای پذیرفتن اصول تازه باز بگذاریم، تردید نیست که پس از مدتی به اینگونه آثار خود می‌گیریم و در آنها نیز گاه بیان حالی از خود و تجربیات زندگی خود می‌یابیم.

اگر چه یارشاطر "پایند عادت ماندن و با شیوه نو به ستیزه برخاستن" را رسم دیرینی دانست که "از طبیعت آسان‌پسند و رعناي آدمی سرچشمه گرفته"، اما دریافت که برای "مرد زمان خود" بودن و همراهی و هم‌قدمی "با سیر معنوی عالم" و "شیوه‌های نوینی که در قرن ما جهانگیر شده"، انسان پژوهنده "ناچار باید با دیده باز و ذهن پذیرا در تحولات هنر معاصر بنگرد، از تعصب و خامی بپرهیزد و از تلاش و جستجو نگریزد." این "میزان و ملاک سنجش" آثار هنری که از شناسایی "ضرورت درونی" انسان‌ها مایه گرفته بود، شیرازه نظری آثار مکتوب و کوشش‌های انتشاراتی و دانشنامه‌ای یارشاطر را فراهم آورد. بررسی‌های ایران‌شناختی یارشاطر بر چنین جهانی‌نگری و تعصب‌پرهیزی‌ای استوار است. همچنان که "جامبازیان: استاد بالت" ^{۲۸} حاکی است، کوشش‌های یارشاطر به گسترش فرهنگ مکتوب محدود نبود. در این نوشته، به معرفی سرکیس جامبازیان (۱۲۹۲-۱۳۴۲ش) پرداخت و از علاقه و توانایی او برای اجرای "بالتی از داستان‌های رزمی شاهنامه" سخن گفت.

۳. زبان و تمدن

بخش "زبان و تمدن" شامل ۹ جستار و گزارش زبانی است که بین سال‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۸ش نوشته شده‌اند. ^{۲۹} "زبان و تمدن"، ^{۳۰} گزارشی از هفتمین

^{۲۸} احسان یارشاطر، "جامبازیان: استاد بالت"، روشنفکر (۲۰ تیر ۱۳۳۶)، ۲۷.
^{۲۹} برخی از نوشته‌های یارشاطر که در حکمت تمدنی چاپ نشده‌اند، عبارت‌اند از احسان یارشاطر، "دروید ایندرا (ترجمه از متن سنسکریت)"، سخن، دوره ۴، شماره ۲ (دی ۱۳۳۱)، ۱۰۷-۱۱۳؛ احسان یارشاطر، "انتقاد کتاب: یسنا، بخش دوم، گزارش ابراهیم پورداود..."، راهنمای کتاب، سال ۳، شماره ۱ (اردیبهشت ۱۳۳۹)، ۳۲-۳۶؛ احسان یارشاطر، "یادداشت"، راهنمای کتاب، سال ۲، شماره ۲ (شهریور ۱۳۳۸)، ۲۱۲-۲۱۴؛ احسان یارشاطر، "یادداشت آدر نقد تات‌نشین‌های بلوک زهرا نوشته جلال آل‌احمد"، راهنمای کتاب، سال ۲، شماره ۲ (شهریور ۱۳۳۸)، ۲۱۲-۲۱۴.
^{۳۰} احسان یارشاطر، "زبان و تمدن"، سخن، دوره ۴، شماره ۵ (فروردین ۱۳۳۲)، ۳۹۳-۳۹۷.

زبان و تمدن

هفتمین کنگره بین المللی زبان شناسی در شهر پور ماه گذشته در لندن تشکیل شد. غرض از تشکیل این کنگره، که هر چند سال یکبار صورت میگیرد، این است که دانشمندان این فن از آخرین نظریات در رشته زبانشناسی آگاه شوند، و اگر کشف خاصی کرده اند یا فرض تازه ای آورده اند آنرا مورد گفتگو قرار دهند و باین ترتیب رابطه محتوی را همیشه تازه نگاهدارند و از عزلت علمی بپرهیزند.

مسائلی که در این مختصر عنوان شده از مباحث کنگره مذکور است. این مباحث به رشته اصلی ارتباط داشت: زبانشناسی عمومی، زبانشناسی تطبیقی (Linguistique Comparée) و فقه اللغة تطبیقی (Philologie Comparée).

بعضی مسائل عمومی مسانند رابطه زبان با منطق و فلسفه و مردم شناسی اجتماعی (Anthropologie Sociale) نیز مورد گفتگو قرار گرفت.

مسائل مورد بحث کنگره غالباً بصورت سؤال طرح شده بود، از این قبیل: «تاچه حد میتوان از زندگی اجتماعی و فرهنگی قوم هندو-اروپائی تنها از راه مطالعه زبان آنها مطلع شد؟»، «آیا میتوان نوعی فرمول منطقی برای اداه معنی ترتیب داد که بکلی از ساختمان هر زبانی مستقل باشد؟» «نام گذاری و تقسیم کلیات زبان بر حسب چه اصلی باید صورت بگیرد؟» «در مطالعه تطبیقی زبانهای که از صورت قدیمتر آنها اطلاعی در دست نیست (مثل زبانهای افریقا) چه مسائلی وارد ابتلاست و چه روشی باید بکار برد؟»، «در مطالعه زبانشناسی تطبیقی چه نتایجی از عام حروف (Phonetics) و علم دلالت (Semantics) میتوان بدست آورد؟»، «آیا میتوان اصول علم صرف را درباره زبانهای که کلماتشان تغییر ناپذیرست (مانند چینی) مجری داشت؟»، «آیا میتوان رابطه ای میان زبانهای که از یک ریشه بنظر نیایند تصور نمود؟»، «از مطالعه دستور تاریخی زبانی (Grammaire historique) چه نتایجی برای وصف صورت کنونی آن زبان بدست میاید؟».

اطلاع از نظریات گوناگونی که در مسائل مزبور و غیر آنها ایراد گردید مستلزم مطالعه گزارش تفصیلی کنگره است که بزودی بطبع خواهد رسید.

کنگره بین‌المللی زبان‌شناسی در شهریور ۱۳۳۱ش در لندن است که یارشاطر به همراه دکتر محمود صناعی (۱۲۹۷-۱۳۶۴ش) "از طرف دولت ایران" در آن شرکت بسته بود. در این نوشته، یارشاطر مباحث و پرسش‌های مطرح‌شده در رشته‌های متفاوت زبان‌شناسی در آن کنفرانس را شرح داد و با نمونه و مثال به توصیف پیش‌فرض‌های پرسشی پرداخت که چند دهه‌ای مشغله فکری‌اش درباره زبان‌های ایرانی بود: "از مطالعه زبان هند و اروپایی چه نتایجی درباره زندگی مادی و معنوی قوم هند و اروپایی می‌توان به دست آورد؟!"

"افسانه خلقت در آثار مانوی"^{۳۱} از نخستین نوشته‌های ایران‌شناسانه یارشاطر است که در دو بخش در مرداد و شهریور ۱۳۳۰ش در یغما چاپ شد. حبیب یغمایی (۱۲۸۰-۱۳۶۳ش)، مدیر یغما، در مقدمه این مقاله نوشت:

آقای دکتر یارشاطر که از دوستان بسیار صمیم و عزیز ماست، اکنون دوره‌های عالی را در انگلستان تحصیل می‌کند و به خردمندی، تمام نیرو و همت را در فراگرفتن مصروف می‌دارد. بی‌هیچ شائبه، یارشاطر در جهان علم و تحقیق از صاحب‌نظرانی به شمار خواهد آمد که این مملکت به وجود امثال آنان نیازمند است. از خداوند تعالی توفیقات ایشان را مسئلت می‌کنیم و از اینکه مقالاتی چنین پرمعنی و جذاب و بدیع به مجله فرستاده‌اند، به نام عموم خوانندگان، سپاس‌گزاریم.

آنچه در این بررسی درباره "خلقت عالم" و "خلقت آدم" در آثار مانوی تازگی داشت، روش تحقیقی بود که هم بر متون پهلوی و پارتی و سغدی استوار بود و هم از پژوهش‌های جدید شرق‌شناسان و زبان‌شناسانی چون پروسپر آلفاریک (Prosper Alfarc, 1876-1955)، هنری چارلز پواک (Henri-Charles Puech, 1902-1986)، کرافورد بورکیت (Francis Crawford Burkitt, 1864-1935)، فرانتس کومونت (Friedrich W. K., 1868-1947)، فردریک مولر (Franz-Valéry-Marie Cumont, 1863-1930)، فردریک کارل آندرناس (Friedrich Carl Andreas, 1846-1930) و والتر هنینگ مایه گرفته بود.^{۳۲} یارشاطر در شرح این روش مستند نوشت:

^{۳۱} احسان یارشاطر، "افسانه خلقت در آثار مانوی"، یغما، سال ۴، شماره ۵ (مرداد ۱۳۳۰)، ۱۹۳-۱۹۹؛ سال ۴، شماره ۶ (شهریور ۱۳۳۰)، ۲۵۲-۲۵۶.

^{۳۲} برخی از آثاری که یارشاطر در تدوین این مقاله به کار گرفته بود عبارت‌اند از

امروز به کمک آثار متنوعی که از ادبیات مانوی به زبان‌های مختلف پهلوی، پارتی، سغدی، ترکی، قبطی و چینی کشف شده، می‌توان فرضیه‌ی مانی را درباره‌ی آفرینش جهان چندان واضح و کامل دانست که تا چند سال پیش امکان‌پذیر نبود. از مهم‌ترین این آثار نوشته‌های پهلوی و پارتی است که در ترکستان چین به دست آمده. مانویان پس از آنکه دامنه تبلیغ کیش خود را به دربار چین رساندند، در سال ۷۶۳م به وسیله‌ی خاقان، که بر قسمت وسیعی از آسیای مرکزی فرمانروا بود، قبایل اویغور را به دین مانوی درآوردند و کیش مانوی مذهب رسمی کشور خاقان شد و این وضع تا سال ۸۴۰م که قبایل قرقیز این حکومت را برانداختند دوام داشت و زبان پهلوی و پارتی به صورت زبان مذهبی در آن کشور به کار می‌رفت. محفوظ ماندن نوشته‌های پهلوی و پارتی در ترکستان چین از برکت فعالیت بی‌مزامحی است که مانویان در این کشور داشته‌اند. این نوشته‌ها حاوی بعضی از آثار و نامه‌های خودمانی و همچنین آثار و تراجم پیشوایان و مبلغین نخستین مانوی است. این نوشته‌ها هم مذهب مانی را چنان که وی آورده و پیروان وی درک می‌کرده‌اند به ما می‌نماید و هم از زبان‌های فارسی میانه به اطلاعات ما بسیار می‌افزاید.

یارشاطر با این روش مستند و زبان‌شناختی افسانه‌ی خلقت مانوی را چنین شرح داد:

در نظر مانی، آفرینش جهان بر اساس فاجعه‌ای قرار دارد که عبارت از آمیزش روشنایی و تاریکی است. این آمیزش با هجوم دیوان جهان ظلمت به جهان روشنایی و بلعیدن عناصر نورانی آغاز می‌شود. زروان، شهریار جهان روشنایی، هر مزد را برای مقابله با دیوان ظلمت می‌آفریند،

Friedrich W. K. Müller, *Handschriften-Reste in Estrangelo-Schrift aus Turban, Chinesisch-Turkistan* (Berlin: Verlag der Königlichen Akademie der Wissenschaften, 1904); Franz Cumont, *Recherches sur le Manichéisme* (Bruxelles: H. Lamertin, 1908); Prosper Alfarié, *Les Écritures Manichéennes* (Paris: E. Nourry, 1918); F. Crawford Burkitt, *The Religion of the Manichees* (Cambridge: Cambridge University Press, 1925); Friedrich Carl Andreas and Walter Bruno Henning, *Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch-Turkestan* (Berlin: Verlag der Akademie der Wissenschaften, 1932-1934); W. B. Henning, "A Sogdian Fragment of the Manichaean Cosmogony," *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 12:2 (1948), 306-318; Henri-Charles Puech, *Le Manichéisme: son Fondateur, sa Doctrine* (Paris: Civilisations du Sud, 1949).

ولی هرمزد در نبرد با دیوان شکسته می‌شود و فرزندانش، فروهر (اثیر) و باد و نور و آب و آتش که عناصر عالم روشنایی‌اند، در چنگ دیوان اسیر می‌شوند. آن‌گاه زروان برای نجات این عناصر و شکست آز (یکی از اسامی شهریار جهان تاریکی در آثار مانوی فارسی میانه و معادل اهریمن است) خدایان دیگری می‌آفریند. این خدایان دیوان را منکوب می‌سازند و آسمان و زمین را از پوست و گوشت این دیوان به وجود می‌آورند و دستگاه جهان را با ماه و آفتاب و کواکب به منظور نجات ذرات نوری که هنوز در دل ماده تاریک اسیر است منظم می‌سازند و نیز ملاحظه شد که گیاهان و جانوران زمین از نسل دیوان پدید آمدند، بدین نحو که روشن‌شهرایزد، که ناظر سیر این جهان است، صورت عریان خود را از گردونه آفتاب به دیوانی که در آسمان‌ها در زنجیر بودند نمود. آرزو در دل دیوان انگیزته شد و دانه آنها بر زمین فرو ریخت. از نطفه دیوان نر گیاهان پدید آمدند و از جنین دیوان ماده جانوران ظاهر شدند.

در نگرش مانوی، "آدمی زاده دیو است و آفرینش انسان از حیل اهریمن است، نه از مواهب یزدان و غرض از آن حبس عناصر نور است در دل ماده تاریک." اگرچه "آدمی به تدبیر دیو پدید آمد، اما چون جانش از بارقه نور یزدان است، امید نجات معدوم نیست" و "وظیفه آدمی" آشکار است: "باید از آنچه موجب رونق کار ماده و تن است دوری جست و در خلاص جان کوشید. آزادی روح و عناصر نورانی که محبوس در این عالم است... با تغذیه گیاه هر روز مقدار بیشتری از ذرات نور را در خود جمع می‌کنند و چون درمی‌گذرند، عنصر نورانی از وجودشان به ماه و از آنجا به خورشید می‌رود و به عالم نو می‌پیوندد." در این نوشته، یارشاطر دانش‌پژوه استادانه به شرح تفاوت‌های مفاهیم مشترک مانوی و زرتشتی چون اهریمن، زروان و کیومرث پرداخت.

"رستم در زبان سغدی،"^{۳۳} که در مهر ۱۳۳۱ش در ماهنامه مهر چاپ شد، پس از شرح آنکه از این قهرمان شاهنامه در اوستا و یشت‌ها نامی نیست، به ذکر اهمیت زبان سغدی و ترجمه دو قطعه سغدی درباره جنگ رستم با دیوان پرداخت. این نوشته که بر یافته‌های زبان‌شناسانی چون پال پلیو (Paul Pelliot)،

^{۳۳} احسان یارشاطر، "رستم در زبان سغدی"، مهر، سال ۸، شماره ۷ (مهر ۱۳۳۱)، ۴۰۶-۴۱۱.

1878-1945)، رابرت گوتیه (Robert Gauthiot, 1876-1916)، امیل بنونیست (1877-1976)، هانس راشلت (Hans Reichelt, 1877-1939) و والتر هنینگ تکیه داشت، به توصیف اهمیت زبان سغدی پرداخت که زمانی مهم‌ترین "زبان ایرانی آسیای مرکزی به شمار می‌رفت و دامنه نفوذش تا سرزمین چین کشیده می‌شد." در بررسی یارشاطر، این زبان ایرانی شرقی "در برابر نفوذ و توسعه فارسی میانه که قدرت سیاسی دولت ساسانی پشتیبان آن بود از یک طرف و هجوم قبایل ترک زبان به آسیای مرکزی و رخنه کردن زبان ترکی در این نواحی از طرف دیگر، تاب مقاومت نیاورد و به تدریج از اعتبار سابق افتاد و ... کم‌کم به صورت زبانی محلی درآمد." در این روند، "زبان فارسی، که زبان ادبی و درباری بود، بر نفوذ خود در آسیای مرکزی افزود و سمرقند، که در محل پایتخت قدیم سغد بنا شده بود و یک روز مرکز زبان و ادب سغدی بود، خود از مراکز ادب فارسی گردید." با دگرگونی جغرافیای سیاسی آسیای مرکزی، در این روایت، "امروز تنها اثر زنده‌ای که از زبان سغدی برجاست لهجه یغنوبی است که در دهکده کوچک یغنوب بدان سخن می‌گویند و بنا بر موازین زبان‌شناسی، دنباله زبان سغدی است که تاکنون به جای مانده است."

این دگرگونی جغرافیای زبانی را یارشاطر در "آثار بازیافته زبان خوارزمی"^{۳۴} و "چند نکته درباره زبان خوارزمی"،^{۳۵} چاپ ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ش، ادامه داد. در "آثار بازیافته زبان خوارزمی"، خاطرنشان ساخت که تا اوایل قرن بیستم، "از زبان‌های ایرانی که در آسیای مرکزی متداول بوده اطلاع دقیقی در دست نبود." در این بازنگری تاریخی و زبان‌شناسانه یادآور شد که "زبان فارسی اصولاً از زبان نواحی جنوبی ایران سرچشمه گرفته است ... و پس از غلبه تازیان و تأثیر زبان عربی و تحولات دیگر به صورت زبان فارسی درآمد." سپس، از متون بازیافته در نیمه نخست قرن بیستم چون *چون یثیمه الدهر فی فتاوی اهل العصر*، *قنیه المنیة مسائل منیة الفقهاء*، *رسالة الالفاظ الخوارزمیة التي فی قنیه المبسوط* و *مقدمة الادب* یادکرد که راهگشای شناسایی زبان خوارزمی بودند.

^{۳۴}حسان یارشاطر، "آثار بازیافته زبان خوارزمی"، مهر، سال ۸، شماره ۱۰ (دی ۱۳۳۱)، ۵۸۴-۵۸۸.

^{۳۵}حسان یارشاطر، "چند نکته درباره زبان خوارزمی"، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، سال ۱، شماره ۲ (دی ۱۳۳۲)، ۴۱-۴۹.

در "چند نکته دربارهٔ زبان خوارزمی"، پس از ذکر کشفیات دیگری که به سرپرستی سرگئی تالستوف (Sergei Pavlovich Tolstov, 1907-1976) در سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۴۹م صورت گرفته بود، به شرح "رابطهٔ خوارزمی با سایر زبان‌های ایران" پرداخت: "زبان خوارزمی در ردیف سغدی و ختنی و آستی و پشتو و بعضی از لهجه‌های ایرانی فلات پامیر به دستهٔ شرقی زبان‌های ایرانی متعلق است و از این میان به‌خصوص به سغدی و آستی نزدیک است." در ادامه، به چگونگی شباهت‌های خوارزمی و سغدی و تفاوت‌های ضمیری و فعلی آنها با زبان فارسی پرداخت. یارشاطر نوید داد که با بازیابی متون خوارزمی، که "تا حدود قرن هفتم یا هشتم متداول بود و پس از آن با استیلای ترکان به‌تدریج ضعیف شده و عاقبت جای به زبان ترکی" سپرد، "گوشهٔ دیگری از فرهنگ باستانی ایران" شناخته خواهد شد.

"زبان‌های ایرانی الموت و رودبار الموت و کوهپایه"،^{۳۶} که در سال ۱۳۴۸ چاپ شد، ادامهٔ پژوهش‌های میدانی یارشاطر در شناسایی زبان‌های شال، کجل، راوند، اشتهارد، الویر و ویدر بود. او در معرفی این زبان‌ها خاطرنشان ساخت:

در نواحی شمال غربی ایران زبان رایج اکثر ایرانیان ترکی است، ولی در گوشه و کنار این نواحی هنوز گروه‌هایی هستند که به زبان کهن‌تر این سامان سخن می‌گویند. غالب این زبان‌ها با وجود اهمیتی که دارد هنوز انتشار نیافته. اینجانب در طی چند سال گذشته در ضمن جستجویی که برای یافتن بازماندهٔ زبان‌های ایرانی در سرزمین قدیم ماد در پیش گرفته بودم، موفق شدم به عده‌ای از این زبان‌ها دسترسی پیدا کنم و آنها را ضبط نمایم.

در بررسی یارشاطر زبان‌های گسترده و پراکنده‌ای که در سرزمینی "میان رود ارس در شمال و سمنان و سنگسر در مشرق و حدود ساوه و همدان در جنوب و مغرب" رایج بوده است "با یکدیگر رابطهٔ قوی" داشته و از یک گروه‌اند. این گروه زبان‌ها را از آن جهت که در سرزمین "ماد قدیم قرار دارد و قواعد صوتی و دستوری آنها نیز منافاتی با آنچه از زبان مادها می‌دانیم نیست،" به جای "تاتی"، "مادی" نام نهاد. وی تردیدی نداشت که "لهجه‌های ایرانی این نواحی، جز

^{۳۶} احسان یارشاطر، "زبان‌های ایرانی الموت و رودبار الموت و کوهپایه"، کوزه، شمارهٔ ۲۷ (آذر ۱۳۴۸)، ۴۱۲-۴۱۴.

فارسی و کردی، بازمانده لهجه‌های مادهاست که تاکنون در نواحی دورافتاده و در پناه کوهستان‌ها و یا در میان گروه‌هایی که نیروی استقلال فطری بیشتری داشته‌اند دوام یافته است. یارشاطر این زبان‌ها را "بر حسب تشخیص مذکر و مؤنث" به سه دسته مراغی، پشایی و زره‌جودی تقسیم کرد. از خصوصیات زبان مراغی، که در روستاهای رودبار الموت رایج است، "تشخیص جنس مؤنث است. جنس نه تنها در اسامی و ضمائر مشخص می‌شوند... در سوم شخص مفرد افعال نیز ظاهر می‌گردد." یکی دیگر از خصوصیات زبان مراغی آن است که "کلیه اسامی اشیای غیرقابل شمارش، مانند آب و شیر و آهن، مذکر است. از طرف طرف دیگر، کلیه میوه‌ها و درختان مؤنث است." برخلاف مراغی، در زبان پشایی "جنس مشخص نمی‌شود." اما در زبان زره‌جودی، که به پشایی نزدیک است، "جنس مشخص می‌شود، ولی فقط در مورد اشخاص." در پایان این بررسی میدانی نتیجه گرفت: "گذشته از زبان‌های تاتی رایج در آذربایجان، قریب ۳۰۰ ده و آبادی در اطراف زنجان و قزوین و دره‌های شمال تهران و فیروزکوه و ساوجبلاغ و رودبار الموت و فشگلاره و ساوه و آشتیان و همدان هنوز به زبان‌های مادی تکلم می‌کنند و از اینها جز معدودی ضبط نشده و انتشار نیافته." یارشاطر نوید داد که "انتشار آنها موجب پیشرفت خاصی در علم به زبان‌های ایرانی خواهد شد."

"زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی،"^{۳۷} که در مقدمه لغتنامه دهخدا و نیز در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران منتشر شد، به شرح زبان‌ها و لهجه‌های متنوع ایران در سه دسته تاریخی زبان‌های ایران باستان، میانه و کنونی و بخش‌های جغرافیایی غربی و شرقی پرداخت. در این تقسیم‌بندی، "زبان‌های فارسی باستان و مادی و فارسی میانه (پهلوی) و پارتی و فارسی کنونی به دسته غربی تعلق دارند. زبان‌های سغدی و سکایی و خوارزمی و آسی (Ossète) به دسته شرقی متعلق‌اند. زبان اوستایی از جهاتی به زبان‌های دسته غربی و از جهاتی به زبان‌های دسته شرقی شبیه است... از لحاظ موطن از زبان‌های مشرق ایران است." این تقسیم‌بندی

^{۳۷} احسان یارشاطر، "زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی"، در لغتنامه دهخدا (تهران: مجلس شورای ملی، بی‌تا)، ۲۵-۹؛ احسان یارشاطر، "زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی"، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال ۵، شماره ۱ و ۲ (مهر تادی ۱۳۳۶)، ۴۸-۱۱. یارشاطر در یادداشتی درباره این مقاله نوشت: "این سطور را نگارنده نخست به توصیه دوست فاضل دانشمند آقای محمد معین، استاد دانشکده ادبیات، برای مقدمه لغتنامه دهخدا فراهم آورد و با اجازه محبت‌آمیز ایشان در اینجا انتشار می‌یابد."

جغرافیایی در خصوص زبان‌ها و لهجه‌های امروزی نیز آشکار است: "فارسی و کردی و لری و بلوچی و لهجه‌های سواحل جنوبی خزر و لهجه‌های مرکزی و جنوبی ایران همه به دسته غربی تعلق دارند، ولی پشتو (زبان محلی افغانستان) و یغنابی (بازمانده سغدی) و لهجه‌های ایرانی فلات پامیر و آسی... به دسته شرقی متعلق‌اند." در این بررسی، فارسی کهن "زبانی است که در کتیبه‌های شاهان هخامنشی (۵۵۹-۳۳۱ پم) به کار رفته. مهم‌ترین اثر این زبان کتیبه مهم داریوش بزرگ بر صخره بیستون، میان همدان و کرمانشاه، است... تمام آثاری که از زبان فارسی باستان در دست است به خط میخی نوشته شده." از دیگر زبان‌های کهن، اوستایی است که "تنها اثری که از این زبان در دست است اوستا، کتاب مقدس زرتشتیان، است. سرودهای خود زرتشت، گات‌ها یا گاهان، که کهن‌ترین قسمت اوستاست، حاکی از لهجه قدیم‌تری از این زبان است." زبان مادی، "که زبان شاهان خاندان مادی و مردم مغرب و مرکز ایران بوده است"، از جمله زبان‌های کهن است که جز "کلمات و عباراتی" از آن "اثر مستقلى هنوز به دست نیفتاده." دیگر زبان‌های کهن "سغدی و خوارزمی و سکایی و پارتی است که از صورت میانه آنها مدارک کتبی در دست است و همه به نواحی شرقی فلات ایران تعلق دارند." یارشاطر سپس به "نزدیکی و شباهت" زبان‌های ایرانی کهن با زبان‌های هندی کهن پرداخت که "غالب افعال و پیشوندها و پسوندها و لغات اصولاً متشابه" دارند.

از شباهت‌های واژگانی و دستوری زبان‌های قدیم هندی و قدیم ایران، بدین روایت یارشاطر، "می‌توان به چگونگی زبان آریایی یا هندوایرانی، یعنی زبانی که اساس زبان‌های ایران و هند بوده است،" پی برد. در مقایسه زبان‌های کهن و رایج کنونی در ایران، زبان‌شناسان دریافته بودند که "دستور ساده‌تری جانشین دستور قدیم زبان‌های ایرانی شده، تصریف اسامی و غالب صور قدیم افعال از میان رفته و یا ساده شده. تقسیم اسامی و ضمائر به مؤنث و مذکر و خنثی نیز جز به صورت ناقصی که در بعضی لهجه‌ها باقی مانده دیگر دیده نمی‌شود. صیغه تننیه نیز ناپدید گردیده."

یارشاطر زبان‌های میانه را "فاصل بین زبان‌های کهن و زبان‌های کنونی" بازشناخت که سیر و تحول زبانی "تدریجی" داشته و زمینه پیدایش آنها در اواخر دوره هخامنشی (حدود قرن چهارم پیش از میلاد) فراهم آمده بود. بر اساس کشفیات اوایل قرن بیستم در آسیای مرکزی و چین، "فعلاً از زبان‌های میانه، فارسی میانه (پهلوی، زبان ساسانیان) و زبان پارتی (زبان اشکانیان) و

زبان سغدی و زبان سکایی (ختنی) و زبان خوارزمی شناخته شده. قطعات کوچکی نیز به خطی مشتق از خط یونانی به دست افتاده که ظاهراً هپتالی و از زبان‌های ایرانی است. از این گذشته، کلمات بسیاری از زبان‌های پهلوی و پارتی که در دوره اشکانی و ساسانی وارد زبان ارمنی شده از مآخذ عمده برای تحقیق زبان‌های میانه ایران به شمار می‌رود.^{۳۸} در مقایسه تاریخی با زبان‌های کهن، "در زبان‌های میانه به‌طور کلی . . . دستور زبان ساده‌تر شده و تصریف اسامی و صفات و ضمائر، اگر از میان نرفته، مختصر گردیده و دستگاه مفصل افعال با وجوه و حالات و زمان‌های متعدد به سادگی گراییده و به کار بردن حروف اضافه برای تعیین حالات مختلف اسم بیش از زبان‌های کهن معمول گردیده و افعال مرکب رواج بیشتری یافته‌اند." در این بررسی جامع، یارشاطر به معرفی یکایک زبان‌های کهن، میانه و امروزی و لهجه‌های کنونی پرداخت که در گستره‌ای فراتر از مرزهای ایران رایج‌اند. یارشاطر، که از پیش‌تازان لهجه‌شناسی در ایران است، پس از توصیف لهجه‌های رایج نوشت: "تحقیق لهجه‌های ایرانی کنونی هنوز کامل نیست. اطلاع ما از لهجه‌های تاجیکستانی و لهجه‌های ایرانی آذربایجان و لهجه‌های بشگرد کاملاً تازه است و بسا لهجه‌هاست که هنوز هیچ ضبط نشده. بسیاری از لهجه‌های ایرانی در برابر نفوذ روزافزون زبان فارسی در حال از میان رفتن‌اند و حق این است که هرچه زودتر در جمع و تدوین آنها کوشش شود."

یارشاطر در "لهجه‌های ایرانی در ایران و خارج از ایران"،^{۳۹} که در مرداد ۱۳۴۸ در کاوه چاپ شد، با بیان همه‌فهم‌تری به شرح زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی پرداخت. با توجه به گسترش نهادهای پژوهشی، در پایان این مقاله خاطرنشان ساخت:

حال خوشبختانه 'انجمن بین‌المللی تحقیق لهجه‌های ایرانی'، که مدتی است تأسیس شده و در آن چند تن از بزرگ‌ترین زبان‌شناسان زنده عالم شرکت دارند، دست به ضبط و تدوین لهجه‌های ایرانی با روش علمی زده است و در صدد است که اطلس زبان‌شناسی ایران را با اصول بین‌المللی تنظیم نماید. خوشبختانه این کار بسیار اساسی و مفید، که وزارت فرهنگ ایران نیز پشتیبان آن است، به دست عده‌ای افراد ایرانی

^{۳۸} احسان یارشاطر، "لهجه‌های ایرانی در ایران و خارج از ایران"، کاوه، سال ۷، شماره ۲ (مرداد ۱۳۴۸)، ۱۰۷-۱۱۴.

که به خصوص برای این منظور تربیت شده‌اند انجام می‌گیرد و امید است در ظرف چند سال این نقیصه اساسی برطرف شود.^{۳۹}

”غم زبان“^{۴۰} که در اردیبهشت ۱۳۳۶ش در سخن چاپ شده بود، به بررسی زبان‌شناسانه نگرانی‌های ”پاسداران زبان“ و ”ادیبان غیرتمند[ی]“ پرداخت که از غلط‌نویسی و ”آشفته‌گی بازار زبان فارسی“ شاکی بودند.^{۴۱} پس از برشمردن برخی ناهنجاری‌ها و آشفته‌گی‌ها، یارشاطر خاطر نشان ساخت:

تمام کسانی که در کار زبان سخت می‌گیرند و از غلط دیگران به خود می‌پیچند و خط باطل بر صفحات روزنامه و اوراق پرونده می‌کشند یک نکته اساسی را درباره زبان از نظر دور داشته‌اند و آن این است که بنای سیر و تحول زبان بر منطق نیست، یعنی تحول کلمات و اصطلاحات زبان معمولاً با رعایت شیوه‌ای که منطق علمی می‌پسندد و نظمی که ذهن آدمی دوست دارد انجام نمی‌گیرد، بلکه در این تحول تصادف و اشتباه و به خصوص به کار بردن لفظی در غیر معنی اصلی و ساختن کلمه‌ای برخلاف قواعد اصیل زبان شیوه رایج است. اما ذهن نظم‌اندیش چنین می‌پندارد که کار باید به آیین باشد: اگر لغتی برای مفهومی وضع شده، باید آن را به همان معنی به کار برد. اگر تلفظ کلمه‌ای از پیشینیان به ما رسیده و مطابق قاعده است، باید آن را همیشه همان گونه ادا کرد. اگر مفهوم تازه‌ای به میان می‌آید، باید دید و سنجید و آن گاه کلمه مناسبی برای آن وضع کرد. از به کار بردن تعبی‌رات بیگانه باید پرهیز جست.

یارشاطر ”ذهن نظم‌اندیش“ ”اصحاب دستور“ را ”از سیر تاریخی زبان و شیوه این سیر غافل“ یافت:

زبان دائماً در تحول است. هرگاه که جامعه دستخوش تغییر است... و اندیشه‌های تازه در ذهن مردم رخنه می‌کند، تحول زبان نیز به تبع سرعت می‌گیرد. بهترین مثال آن تغییری است که با هجوم تازیان و پذیرفتن اسلام

^{۳۹} احسان یارشاطر، ”غم زبان“، سخن، سال ۸، شماره ۲ (اردیبهشت ۱۳۳۶)، ۹۹-۱۰۴.
^{۴۰} در دهه ۱۳۳۰ش، بحث و جدل دامنه‌داری درباره غلط‌نویسی رایج شد. برای جلوه‌ای از این جدل بنگرید به فریدون کار، غلط‌نویسیم: شامل بحث در لغات از جهت صحت تحریر و تلفظ (تهران: بنگاه مطبوعاتی گوتنبرگ، ۱۳۳۳).

در زبان ما پدید آمد. مثال دیگر آن تحول و توسعه دامنهداری است که امروز شاهد آنیم. با نفوذ تمدن غربی و رخنه کردن اندیشه‌های نو و تغییری که در زندگی مادی و معنوی ما روی داده و می‌دهد، ناچار زبان فارسی باید تغییر کند و افکار تازه در زبان برای خود ظرفی و مظهری پیدا کند.

با توجه به قرار اجتماعی زبان، یارشاطر هشدار داد که در "سیر و تحول" زبان "تنها یک قاعده هست و آن این است که لفظی به معنایی مشهور شود و قبول عام پیدا کند. اگر این لفظ غلط است یا معنایی دیگر داشته، چه باک؟" با نگرشی که "در سرای ادب سبک‌ها و شیوه‌ها به نوبت‌اند و پسند خاطری که امروز میزان لطف سخن است بدین قرار نمی‌ماند،" از این جنجال "غلط‌نویسم" نتیجه گرفت:

البته هر کس مختار است که خود به شیوه‌ای که می‌پسندد بنویسد و دیگران را نیز به پیروی از آنچه در نظرش درست می‌نماید ترغیب کند. اما کسی که کلمات و عبارات نامأنوس و نابجا را که در نتیجه توسعه زبان پیش می‌آید در خاطر گناه نبخشودنی می‌شمارد و نویسنده یا گوینده را کافر می‌پندارد، مانند متعصب خام اندیشه‌ای است که هر کس را که اعتقاد دیگری دارد خائن می‌شمارد و تکفیر می‌کند.

با همین نگرش تاریخی بدعت‌پذیر و تعصب‌پرهیز، یارشاطر به سنجش شعر نو پرداخت. مثلاً در میزگرد جلسه انجمن کتاب در خرداد ۱۳۴۰ش با شرکت ذبیح‌الله صفا، حسام دولت‌آبادی، نادر نادرپور، یدالله رویایی، عیسی سپهبندی، صدیق اسفندیاری، دکتر صورتگر، شمس‌الملوک مصاحب و شادمان درباره "شعر معاصر،" یارشاطر گفت:

امشب بیشتر کسانی که اظهار نظر کردند در انتقاد و تعریض بر شعر نو سخن گفتند. بنده اجازه می‌خواهم چند کلمه‌ای در دفاع از آن بگویم. مشکل عمده در لذت بردن از آثار نو کوششی است که باید برای درک آن و الفت با آن به کار برد. غالب ما با اشعار استادان کهن الفت داریم. آهنگ شعر آنها، تعبیرات آنها و تصورات شاعرانه آنها آسان در ذهن ما می‌نشیند و تارهای خاطر ما را می‌نوازد. اما شاعری که تعبیرات نو می‌آورد و الفاظ تازه اختیار می‌کند از شیوه مأنوس ما دور می‌شود و

شعرش برای ما مثل راه نکوفته و ناشناخته‌ای است که سیرکردن در آن نیازمند دقت و هشیاری و تحمل است و بارهای اول آسان نیست. بیشتر افراد از این کوشش رو می‌گردانند و لذت معتاد و آسان را بر لذت مشکوکی که فقط پس از مدتی تلاش ممکن است حاصل شود ترجیح می‌دهند.

پس از یاد کردن از تحولات "پنجاه سال اخیر"، یارشاطر هشدار داد: "تردید نیست که هنر ایران و از جمله شعر آن از یک دگرگونی اساسی بر کنار نخواهد ماند. مفاهیم شعر فارسی، تعبیرات و تصویرهای شاعرانه، آهنگ شعر فارسی و آب و هوای آن تغییر خواهد یافت." در ادامه افزود:

امروز بی‌تردید ما... در آستانه یک تحولی اساسی در شعر قرار داریم. هر چند بدعت کسانی که با احساس سریع خود دنیای فردا را زودتر حس می‌کنند و یک‌باره از معتاد و مأنوس دست می‌کشند و اثری نامأنوس به‌وجود می‌آورند ما را یکه بدهد، باز ما باید ممنون تیزی احساس و جرئت اندیشه و اقدام آنها باشیم. اینها راه را برای شعر استادانه فردا هموار می‌کنند. اگر نیما با شعر شکسته و غالباً نپخته، ولی احساس مستقل و صادقش، امروز در میان شاعران جوان این همه هواداران پا بر جا دارد، باید بپذیریم که شعرش جوابگوی احتیاج و طرز تفکر و عواطفی در نسل امروزی است که با شعر کلاسیک ایران و مضامین رایج آن بر نمی‌آید. باید قدر کار او و امثال او را شناخت... اگر باید شعر فارسی قدرت و اصالت و اهمیتش را در دنیای فردا هم حفظ کند، باید با تحول زمان همراه بشود. آنها که دوستدار شعر فارسی‌اند نباید از بدعت در شعر فارسی نگران باشند. این بدعت نشان زنده بودن آن است. دریچه‌امیدی برای فرداست و باید آن را به فال نیک گرفت.

۴. تمدن و راز بقا

بخش چهارم، "تمدن و راز بقا"، شامل یک گزارش و ۱۳ جستار درباره فرهنگ و تمدن، ادوار تمدن ایران و اسلام، و بررسی وطن‌پرستی و هویت ملی است. سه نوشته نخست، که در سال‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ ش چاپ شده بودند، از آثار جوانی یارشاطر و بقیه گزیده‌ای از بررسی‌های پس از انقلاب اسلامی ایشان است. "گزارش کنفرانس

یونسکو دربارهٔ تدریس و تحریر تاریخ،^{۴۱} که در پاییز ۱۳۳۰ش منتشر شده بود، از نخستین نوشته‌های یارشاطر در باب تاریخ‌نگاری است. این سمینار که در ژوئیه ۱۹۵۱م در سور (Sèvres) برگزار شده بود،^{۴۲} زمینه همکاری با یونسکو و شکل‌گیری گردروایت تاریخی یارشاطر را فراهم آورد. مبانی این تاریخ‌نگاری را یارشاطر در گفت‌وگو دربارهٔ "هدف تدریس تاریخ" در سمینار یونسکو چنین گزارش داد:

برای تاریخ جز یک غرض اصلی نمی‌توان شناخت. غرض تاریخ حقیقت‌جویی و روش آن بی‌طرفی و واقع‌بینی است. هیچ هدف دیگری، حتی اگر هدفی عالی باشد، نمی‌تواند معارض غرض اصلی گردد. اما پیروی دقیق این نظر خود موجب توسعهٔ همکاری و تفاهم میان ملت‌ها می‌شود. اگر تاریخ تاکنون غالباً موجب ایجاد تعصب و کینه شده، از این جهت است که بی‌طرفی و واقع‌بینی را در آن از یاد برده‌اند و آن را وسیلهٔ توجیه عواطف و مقاصد خود ساخته‌اند. جستجوی حقیقت و بی‌طرفی موجب تقویت حس انتقاد و توجه به نظرهای مختلف و تحمل آرای مخالف و ترک تعصب می‌شود و اینها به نوبهٔ خود موجب توسعهٔ تفاهم و همکاری می‌گردد.

در این نگرش، اگرچه "جدال از حقایق متواتر تاریخ بشر است"، انتخاب موضوع و طرز بیان "پیوستگی اقوام و ملل" و دوری جستن از "عواطفی که فخر باطل یا بغض و کین می‌پرورد" از "هدف‌های اخلاقی و اجتماعی" تاریخ‌نگاری بی‌طرف و واقع‌بین بازشناخته شد. گفتنی است که در این گزارش در سال ۱۳۳۰ش به "اعلامیهٔ حقوق بشر" به منزلهٔ "نتیجهٔ یک سلسه کوشش‌های تاریخی ... برای

^{۴۱} احسان یارشاطر، "گزارش کنفرانس یونسکو دربارهٔ توسعهٔ تفاهم بین‌المللی از راه تدریس و تحریر تاریخ"، آموزش و پرورش (تعلیم و تربیت)، سال ۲۵، شماره ۶ و ۷ (آبان و آذر ۱۳۳۰)، ۴۹-۵۶.

^{۴۲} برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ این کنفرانس بنگرید به

United Nations Educational, Scientific and Cultural Organization, "International Educational Seminar on the Teaching of History as a Means of Developing International Understanding," (Sevres, 15 August 1951; UNESCO/SEM.51/W.P.I.C), at <http://unesdoc.unesco.org/images/0015/001557/155702eb.pdf>

برای لیست شرکت کنندگان این کنفرانس بنگرید به

United Nations Educational, Scientific and Cultural Organization, "International Educational Seminar on the Teaching of History as a Means of Developing International Understanding, Sevres, France; 1951 List of Participants and Staff," (SEM.51/10.), at <http://unesdoc.unesco.org/ulis/cgi-bin/ExtractPDF.pl?catno=155681&look=default&ll=1>.

حصول آزادی و مساوات که علم به آن برای همه افراد ضرورت دارد" توجه خاصی ابراز شد. پیشنهادها و روش‌هایی که یارشاطر در این سمینار مهم آموزش تاریخ آموخته بود، از جمله مبانی زندگی پژوهشی و انتشاراتی‌اش را فراهم آورد.

"شیوه انصاف"، که در سال ۱۳۳۱ش در سخن چاپ شده بود، یکی دیگر از مبانی پایدار در زندگی پژوهشی و انتشاراتی یارشاطر است. او در شرح این شیوه نوشت:

در جهانگیری و جهانداری و دانش‌دوستی و هنرپروری، پدران ما شیوه‌های پسندیده آوردند و شاعران و عارفان و دانشمندان و نقاشان ایرانی از گوهر طبع و اندیشه خویش گنجینه هنر و معرفت انسانی را غنی‌تر کردند... از این رو، ما نیازمند خودستایی نیستیم. به فریاد و غوغا مدعی بزرگی شدن و کوس فخر بر سر کوی و بازار زدن شایسته کسانی است که دستشان از هنر و مغزشان از اندیشه تهی است... با این همه، کمتر روزی است که حماسه‌های غرا و فخریه‌های مبالغه‌آمیز درباره ایران و ایرانیان در رادیو نشنویم و در مطبوعات نخوانیم.

یارشاطر در نقد از کسانی که دیگران را "جز خوشه‌چینانی از خرمن فضل ما" نمی‌دانستند، افزود: "بنای این‌گونه سخنان بر مبالغه یا اشتباه است و زیانش آن است که ارزش واقعی ما را نیز از نظر دور می‌دارد و ما را به عجب و خودفروشی منسوب می‌کند. در تاریخ ایران ما از زشت و زیبا هر دو اثر است، از این‌رو به سرشت آدمی و تاریخ همه ملت‌های بزرگ مانده است." یارشاطر بر آن بود که به جای "مبالغه‌های ناروا"، بهتر آن است که "فرزندان این آب و خاک را به هنر و ادب ایران آشنا کنند و نقایس شعر و نثر ما را به آنان بشناسانند تا مهر ایران بی‌حاجت غلو و خویشتن‌بینی در دل‌ها نیرو گیرد." او در پایان این نوشته افزود: "امروز که با نهضت غرب در تنگنای اقتباس افتاده‌ایم، هنوز می‌توانیم فخری به مفاخر خود بیفزاییم و آن فخر انصاف و راستی است."

در "راه نو" که در اسفند ۱۳۳۱ش در سخن چاپ شده بود، یارشاطر به بررسی چگونگی "کسب و اقتباس" از تمدن غرب پرداخت: "این کسب و اقتباس در خود نه زیان‌بخش است و نه مایه شرمساری. اگر امروز ما نیازمند دانش دیگرانیم، دیگران نیز یک روز از خرمن فرهنگ و آیین ما خوشه برده‌اند. در

تلاشی که مقدر بشر است، دعوی بی‌نیازی از هیچ قومی مقبول نیست.“ در این آمیزش فرهنگی، یارشاطر “دو خطر بزرگ” را برشمرد:

یکی آنکه در ولای اقتباس خود را فراموش کنیم و در خیرگی تقلید از لطایف هنری و آداب پسندیدهٔ ایرانی بگذریم و میراث گرانبهایی را که به رنج پدران ما فراهم آمده از دست بدهیم. دیگر آنکه در راه اقتباس هوس‌بازی و کوتاه‌فکری کنیم و صورت فریبا را بر معنی درست بگزینیم و مایهٔ خویش را در کسب ظواهر بی‌مایه نثار کنیم، و از تمدن نو به جامهٔ غربی و الفاظ فرنگی و خانه‌های بی‌حیات و نشست‌ن بر صندلی خرسند شویم.

در “رهگذر تحول مادی و معنوی،” یارشاطر هشدار داد: “اگر مطلوب ما آن است که در کشاکش این دگرگونی بر پای خویش بایستیم و رنگ خود را از دست ندهیم، و نیز با جهان امروز همساز باشیم راهی جز این نیست که مآثر خویش را با مزایای غرب بیامیزیم.” برای چنین منظوری، “جنبشی نو و طرحی نو” را برای “شناختن مآثر خویش و تقویت بنای ملیت خود” ضروری دانست.

کوشش‌های پژوهشی و انتشاراتی یارشاطر، از جمله دانشنامهٔ ایران و اسلام (۱۳۵۴ش)، بر چنین جنبش و طرحی استوار بود. یارشاطر در توصیف این کار سترگ و “راه ناکوفته”، که پیشینهٔ دانشنامهٔ ایرانیکا را فراهم آورد، نوشت:

دانشنامهٔ ایران و اسلام دایرةالمعارفی است در تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران و جامعهٔ اسلامی از کهن‌ترین ایام تا دوران معاصر. عملاً، دانشنامه مجموعه‌ای از مقالات تحقیقی و مستند است، به ترتیب الفبایی، در شرح اعلام تاریخی و جغرافیایی و مباحث علوم و نیز اصطلاحاتی که روشنگر فرهنگ ایران و کشورهای اسلامی در طی تاریخ به شمار می‌روند. هر یک از مقالات به‌طور کلی مدّیل به فهرستی از مآخذ است تا هم خواننده را از منبع اطلاعات مقاله آگاه کند و هم او را در جستجو و پژوهش بعدی یاری نماید.

اگرچه تألیف گنجینه‌های “فنون علم و ادب” سابقه‌ای دیرین داشت، کوشش برای فراهم‌آوری دانشنامه را نخستین‌بار سیدحسن تقی‌زاده در سال ۱۳۲۷ش با “گردآوردن گروهی از دانشمندان محقق به منظور ترجمهٔ طبع اول دایرةالمعارف اسلام” آغاز کرد. در ۱۳۴۸ش، یارشاطر این نیت دانش‌پژوهانه را که به علل

متفاوت به ثمر نرسیده بود، با "پیشنهادی برای ترجمه و طبع جدید" آن دایرةالمعارف پی گرفت و به انجام رساند. پس از ذکر "سابقه دانشنامه"، یارشاطر در مقدمه‌اش بر جلد اول دانشنامه از جمله به شرح "مباحث دانشنامه" و چگونگی "ضبط عناوین" و "مقالات دانشنامه"، "شیوه خط و زبان"، "نقل اصطلاحات و کلمات و عناوین"، "ارجاعات" و "تألیف مقالات" پرداخت. در تدوین مقالات جدیدی که جایشان در دایرةالمعارف اسلام خالی بود، تأکید داشت که "علم مرزبردار نیست" و در کنار دانشمندان ایرانی، می‌بایستی "جویای بهترین متخصص" غیرایرانی در رشته‌هایی شد که در ایران "هنوز متخصصی ندارد". یارشاطر در شرح این سیاست علمی یادآور شد که "یکی از فواید دانشنامه باید این باشد که در این مباحث اطلاعات دقیق در اختیار پژوهندگان ایران قرار دهد و توأم با توسل به دانشمندان ایرانی به گشودن باب تحقیق در این رشته‌ها کمک کند." او در نوشتن مقالات دانشنامه نیز به اصول علمی پایبند بود: "در تألیف مقالات، دانشنامه بیش از هر چیز به این معنی توجه داشته است که مقالات عینی و علمی و مبتنی بر منابع دست اول و تحقیق درست باشد و به‌توسط دانشمندان صالح تألیف شود و از مبالغه، که با روح علمی سازگار نیست، برکنار باشد." این روح و سیاست علمی را یارشاطر در دهه‌هایی که مکتبی‌نگری غالب شده بود با متانت و سرسختی موفقیت‌آمیزی در تدوین دانشنامه ایرانیکی پی گرفت. حکمت تمدنی یارشاطر و معیارهای علمی دانشنامه ایران و اسلام و دانشنامه ایرانیکا مستقیم و غیرمستقیم تأثیر انکارناپذیری بر تدوین دایرةالمعارف‌های متفاوت در ایران داشته است.^{۴۲}

یارشاطر در "کیش مزدکی"،^{۴۳} که آن را در اوج زندگی پژوهشی‌اش و در سال‌های پس از انقلاب اسلامی نوشت، به بررسی این "جنبش مذهبی عرفانی با وجوه تند اجتماعی" پرداخت. این کیش، که "ماهیت سوسیالیستی" داشت، در

^{۴۲} برای بررسی یارشاطر از دانشنامه‌های فارسی در دهه‌های پس از انقلاب اسلامی بنگرید به احسان یارشاطر، "نظری به دانشنامه‌های فارسی"، ایران‌نامه، سال ۱۴، شماره ۲ (بهار ۱۳۷۵)، ۲۴۰-۲۴۱.
^{۴۳} احسان یارشاطر، "کیش مزدکی"، ایران‌نامه، سال ۲، شماره ۱ (پاییز ۱۳۶۲)، ۶-۴۲. این نوشته ترجمه فارسی مقاله زیر است:

Ehsan Yarshater, "Mazdakism," in *The Cambridge History of Iran, Vol 3: The Seleucid, Parthian and Sasanian Periods*, ed. Ehsan Yarshater (Cambridge: Cambridge University Press, 1983), 991-1024

این مقاله را منوچهر کاشف با اجازه انتشارات دانشگاه کمبریج برای چاپ در ایران‌نامه ترجمه کرد.

عهد قباد (۵۳۱-۴۸۸م) گسترش یافت و "به کوشش و زمینه‌چینی خسرو اول انوشیروان، پسر و جانشین قباد، بی‌رحمانه سرکوب گشت." به روایت یارشاطر، "توسعه افکار اشتراکی در اروپا انگیزه" توجه پژوهشگران به این کیش را فراهم آورد. نولدکه (Theodor Noldeke, 1836-1930)، براون (Edward G. Browne, 1862-1926)، وان وزندنک (Otto Günther von Wesendonk, 1883-1933)، کریستن‌سن (Arthur Christensen)، آلتهایم (Franz Altheim, 1898-1976)، اشتیل (Ruth Stiehl)، پیگولسکایا (Nina Viktorovna Pigulevskaia) و کلیما (Otakar Kilma) از جمله پژوهشگران اروپایی این کیش بودند.^{۴۵} محمدعلی جمالزاده (۱۲۷۴-۱۳۷۶ش) و غلامحسین صدیقی (۱۲۸۴-۱۳۷۱ش) نیز از جمله پژوهشگران ایرانی بودند که به بررسی این آیین پرداختند.^{۴۶} یارشاطر منابع کیش مزدکی را به دو گروه ساسانی و پساساسانی (پس از ساسانی) تقسیم کرد. نوشته‌های دوره ساسانی "شامل آثار سریانی و بیزانسی است ... که به احوال مذهبی ایران چندان توجهی ندارند و از تعلیم مزدک جز اندکی عرضه نمی‌کنند." نوشته‌های پساساسانی "شامل منابع عربی و فارسی و فارسی میانه است که در قرن‌های سوم و چهارم قمری/نهم و دهم میلادی تالیف شده ... و محتوای آنها عملاً چیزی جز طعن و لعن نیست." به روایت یارشاطر، مأخذ

^{۴۵}Theodor Noldeke, *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit Sasaniden aus der Arabischen Chronik des Tabari* (Leyden: Brill, 1879); Theodor Noldeke, "Orientalischer Socialismus," *Deutsche Rundschau*, 18 (1897), 284-291; O. G. von Wesendonk, "Die Mazdakiten," *Der New Orient*, 6 (1919), 35-41; O. G. von Wesendonk, "Die Mazdakiten," *Der New Orient*, 7 (1919), 85-88 and 127-130; Arthur Christensen, *Le Règne du roi Kawadh I et le Communisme Mazdakite* (Copenhagen: København A. F. Høst, 1925); Nina Viktorovna Pigulevskaia, *Les Villes de l'État iranien aux Époques Parthe et Sassanide: Contribution à l'Histoire Sociale de la Basse Antiquité* (Paris: The Hague, 1963); Otakar Klima, *Mazdak: Geschichte einer sozialen Bewegung im Sassanidischen Persien* (Prague: Nakladatelství Československé Akademie Věd, 1957); Otakar Klima, *Beiträge zur Geschichte des Mazdakismus* (Prague: Nakladatelství Československé Akademie Věd, 1977); Franz Altheim, "Mazdak and Porphyrios," *History of Religions*, 3:1 (Summer 1963), 1-20; Franz Altheim and Ruth Stiehl, *Geschichte Mittelasiens im Altertum* (Berlin: De Gruyter, 1970).

^{۴۶}محمدعلی جمالزاده، "بالشویسم در ایران قدیم"، کاوه، دوره جدید، شماره ۳ (۱۹۲۰)؛

Gholam Hossein Sadighi, "Les Mouvements religieux iraniens au IIe et au IIIe siècle de l'hégire" (PhD Dissertation, Université de Paris, 1938).

برای ترجمه فارسی این کتاب، که رساله دکتری صدیقی بود، بنگرید به غلامحسین صدیقی، جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری (تهران: پازنگ، ۱۳۷۲).

عمده منابع فارسی و عربی "ترجمه های عربی خدای نامک است." اما مهم ترین آثار برای بازشناسی این کیش ملل و نحل شهرستانی و آثار ابن ندیم و فردوسی و مزدک نامه، به ترجمه عربی ابن مقفع است. یارشاطر آیین مزدک را به سه مرحله تاریخی تقسیم کرد. بدین روایت، "آیین مزدک با آنکه در روزگار قباد زبانه کشید، آغازش متعلق به زمانی پیش تر است. منابع اسلامی کسی را به نام زرادشت (زردشت)، پسر خُرگان، را که موبد یا موبدان موبدی از مردم فسا بود، بنیان گذار آیین مزدک می شمارند." این پیشینه را منبعی سریانی تأیید کرده است. ابن ندیم نیز از "مزدک قدیم" و "مزدک اخیر" یاد کرد: "به گفته او، مزدک قدیم بنیان گذار خرمیه باستان یا مزدکیان بود که شاخه ای از آیین زرتشتی است. این مزدک پیروان خود را اندرز می داد که از خوشی های زندگی بهره بجویند . . . از آنچه خوردنی و نوشیدنی است به برابری و دوست کامی (المواساة و الاختلاط) خویشتن را سیراب سازند، از تسلط بر هم بهره یزند و از مهمان نوازی هیچ فرونگذارند." بر اساس اسناد و پژوهش های موجود، یارشاطر "دو حدس" درباره مرحله اول را بررسی کرد:

یکی آنکه بنیاد این فرقه هم زمان با پایان هزاره زرتشت بوده که مقارن آن انتظار ظهور سوشیانت (مهدی) می رفت. . . . حدس دیگر ارتباط دادن بدعت مزدکیان است با بدعتی در زمان شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹ م) که می گویند در مقابله با آن آذرباد مهراسپندان تن به سوگند آتش سپرد، زیرا که تقریباً شک نیست که بنیان گذار آیین مزدک، با آنکه آیینی باطنی آورده بود که از بسیاری جهات همانند دین مانوی بود، کیش خود را تعبیر راستین اوستا می خواند و مدعی بود که دین بهی زرتشت را درست و پاکیزه کرده و به صورت نخستین بازگردانده است و این همان است که بیشتر منابع بدان اشاره می کنند . . . تأملی در اصطلاح نزدیک (عربی: زندیق) به همین نتیجه می رسد. زندیک اصطلاحی نکوهش آمیز و به معنای "گزارنده" است و به مانویان و همانندان ایشان و به ویژه به پیروان مزدک، که برای اوستا "زند" یا "گزارش" فراهم کرده بودند، اطلاق می شود . . . باید در نظر داشت که در اوستا عبارتهایی هست که با تأویل می تواند مبنای آیین اجتماعی مزدکیان قرار گیرد.

مرحله دوم آیین مزدکی در دوره قباد اول ساسانی "با مزدک بامدادان آغاز می‌شود." به روایت یارشاطر، "در اینکه او آیین زردشت خرگان را تازه گردانید و در آن جانی نو دمید تردید نیست." اما یارشاطر "تقسیم عادلانه زن" را از جمله افتراهایی بازشناخت که "معمولا به فرق بدعت‌گذار می‌زنند." در این ارزیابی، "آنچه درست‌تر می‌نماید این است که مزدک یک سلسله اقداماتی را تبلیغ می‌کرد که طبقات بالا را از مزایای ناروای خود محروم و به بینوایان کمک کند. از جمله این اقدامات به احتمال بسیار تقسیم املاک بزرگ، منع احتکار، تعدیل سهم مالکانه از محصول، تخفیف امتیازات طبقاتی و تأسیس بنیادهای عمومی به سود نیازمندان بود." بر اساس روایتی درباره کاهش تعداد آتشکده‌ها، یارشاطر دریافت که "مزدک می‌خواست سازمان روحانی دین زرتشتی را ساده گرداند و همراه با آن در دارایی آتشکده‌ها محدودیت‌هایی بنا نهد." "نوآوری‌های" اجتماعی و دینی مزدکیان در چشم زرتشتیان پایبند سنت البته در حکم برهم زدن تبار و از میان بردن خاندان و امتیازهای طبقاتی بود. خسرو انوشیروان که به سرکوبی مزدکیان همت گماشت، "بسیاری از رسوم دیرین را از نو برقرار" کرد.

در این تقسیم‌بندی، "مرحله سوم جنبش مزدکی با آمدن اسلام به ایران آغاز گردید." "تعقیب بی‌امان" مزدکیان در دوره انوشیروان "نتوانست ریشه‌شان را براندازد." در تفسیر تمدنی یارشاطر، که در مقاله‌های دیگر این بخش به شرح آن می‌پردازم، مزدکیان به شکل "غلات شیعه" و معتقد به "حلول ذات خدا در پیغمبران و امامان" و "رجعت امام و توسل به باطن قرآن" جلوه‌گر شدند. به دیگر سخن، مزدکیان در قالب دین جدید "محلی برای بیان عقاید انقلابی و اعتقادات باطنی خود پیدا کردند." یارشاطر، همچون غلامحسین صدیقی، خرم‌دینان را مزدکی و جلوه‌ای از "به‌دین" (زرتشتی) بازشناخت. در این بررسی، "گسترش اسلام و تظاهر مزدکیان به مسلمانی سبب دگرگونی و کمابیشی‌هایی در آیین مزدکی گردید." یارشاطر سپس به شرح "جهان‌شناسی،" "فلسفه مذهبی،" "معاد،" "اخلاق" و "آداب دینی" خرم‌دینان یا نومزدکیان پرداخت. با شواهد فراوانی که نشانه تسلطش بر متون تاریخی و دینی است، در پایان این بررسی جامع و کم‌نظیر نتیجه گرفت که "اندیشه‌ها و آرای مزدکی به جای آنکه با سختگیری‌های بی‌امان خسروپرویز از میان برود، بر جا ماند و

تا روزگار اسلام-البته با دگرگونی‌هایی که ناشی از تغییر احوال بود-در میان خرمیان و قرمطیان و جنبش‌های همانند به حیات خود ادامه داد. این نوشته نمونه‌ی شاخصی از حکمت تمدنی یارشاطر است.

در بررسی "کیش مزدکی" یارشاطر دریافته بود که "به سبب کوشش عمدی خسرو انوشیروان... در تمامی اسناد و از جمله کتاب خدای نامک" از مزدک و جنبش مزدکی یادزدایی شده بود. گزارشی که ابن مقفع (مقتول ۱۳۹ق/۷۵۶م) از مزدکیان در ترجمه عربی خدای نامک افزوده بود، "مأخذ عمده مورخان ایرانی و عربی دوره‌های بعد شد." همین گونه یادزدایی را یارشاطر در "چرا در شاهنامه از پادشاهان ماد و هخامنشی ذکر نیست؟"^{۴۷} بررسی. در این بررسی یادآور شد که "تاریخ ملی" به صورتی که در شاهنامه و تواریخ اسلامی، مثل طبری و ثعالبی، دیده می‌شود، از تاریخ پادشاهان ماد و هخامنشی خالی است. اصولاً از تاریخ مغرب و جنوب ایران پیش از دوره ساسانی در تاریخ ملی ایران اثری پیدا نیست. در پاسخ‌جویی به این دشواره تاریخ‌نگاری و حافظه تاریخی، یارشاطر پرسید: "این فراموشی از کجاست؟ چگونه ممکن است که مردمی که به گذشته خود چنین مباحی بوده‌اند و تاریخ خود را در قالب یکی از بلندترین حماسه‌های دنیا ریخته‌اند، مهم‌ترین دوره اقتدار تاریخی خود را از یاد ببرند؟" و در ادامه این پرسشگری افزود:

چرا درحالی که تاریخ داستانی و حماسی شرق و شمال شرقی ایران دوام یافته و سرانجام در قالب شاهنامه به دست ما رسیده است، تاریخ داستانی مردم ماد و پارس در حماسه ملی مقامی نیافته و بر جای نمانده است، به‌طوری که از شاهان مقتدر و جهانگیری چون کورش و داریوش حتی نامی در تاریخ ملی ایران نمی‌توان یافت. و باز چرا ساسانیان که به تدوین تاریخ ملی و تألیف خداینامه‌ها دست زدند، از درج داستان‌های جنوب ایران-که وطن اصلی خود آنان بود-بازماندند؟

پس از ارزیابی علت‌یابی‌هایی که آرتور کریستن‌سن^{۴۸} و مری بویس (Mary

^{۴۷} احسان یارشاطر، "چرا در شاهنامه از پادشاهان ماد و هخامنشی ذکر نیست؟" ایران‌نامه، سال ۳، شماره ۲ (زمستان ۱۳۶۳)، ۱۹۱-۲۱۳.

^{۴۸} برای نوشته‌های کریستن‌سن در این زمینه بنگرید به

Boyce, 1920-2006)^{۴۹} عرضه کرده بودند، یارشاطر موجب این یادزدایی را "در رویدادهای تاریخی ایران و خاصه تاریخ مذهبی ایران" بازیافت:

آیین زرتشت و اصلاح دینی او در شرق ایران و در میان قوم 'اوستایی' پدیدار شد. این قوم چنان که از یشت‌های اوستا برمی‌آید، صاحب داستان‌های حماسی دربارهٔ خدایان و قهرمانان خود بودند که مدت‌ها قبل از زرتشت در قالب سرودهای پهلوانی ریخته شده بود. زرتشت که بیشتر به تفکر دینی و اصول اخلاقی ناظر بود، چندان متعرض آداب و مراسم قوم خود نشد و همچنین بازگویی داستان‌های پهلوانی را منع نکرد، فقط چنان شد که این داستان‌ها رنگ زرتشتی گرفت و مردم پرستش خدایان کهن را به صورت ایزدان زرتشتی و تابع اهورامزدا و ستایش شاهان و پهلوانان دیرین را در جامهٔ ستایش پشتیبان دین‌بهی ادامه دادند... در حقیقت، زرتشت این میراث مذهبی و فرهنگی قوم خود را ابقا کرد و بر آن صحنه گذاشت، به‌طوری که آنچه در واقع میراث قومی بود، جزیی از فرهنگ مذهبی گردید و هنگامی که یشت‌های زرتشتی سروده می‌شد، در آنها منعکس گردید و طبعاً باید در بسیاری حماسه‌ها و سروده‌های دیگر هم که بجا نمانده‌است بازتاب یافته بوده باشد.

در این سبب‌یابی، "آنچه رواج و استیلای روایت‌ها و داستان‌های شرق ایران را تقویت کرد، گذشته از تصویب و پشتیبانی مذهب زرتشتی، حکومت ۵۰۰ سالهٔ اشکانیان بود." در آن دوره، "دین و دولت پشتیبان فرهنگ زرتشتی بود." در روندی نیم هزار ساله، روایت‌های محلی شرق ایران ملی و آیینی شد و روایت‌های مادی و هخامنشی از یاد زدوده شد. هنگام تألیف خداینامه‌ها در دورهٔ ساسانی، روایت‌های هخامنشی فراموش شده بود. در این بررسی حافظهٔ ملی، یارشاطر پس از سنجش سبب‌یابی‌های دیگران نوشت:

Artur Christensen, *Les Kayanides* (København: Andr. Fred. Høst & Søn, 1931); Arthur Christensen, *Les gestes des rois dans les traditions de l'Iran antique* (Paris: P. Geuthner 1936).

^{۴۹}نوشته‌های بویس در این زمینه عبارت‌اند از

Mary Boyce, "Some Remarks on the Transmission of the Kayanian Heroic Cycle," in *Serta Cantabrigiensia* (Wiesbaden, Germany: Franz Steiner Verlag, 1954), 49-51; Mary Boyce, "Zariadres and Zarer," *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 17:3 (1955), 463-477.